

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷۲



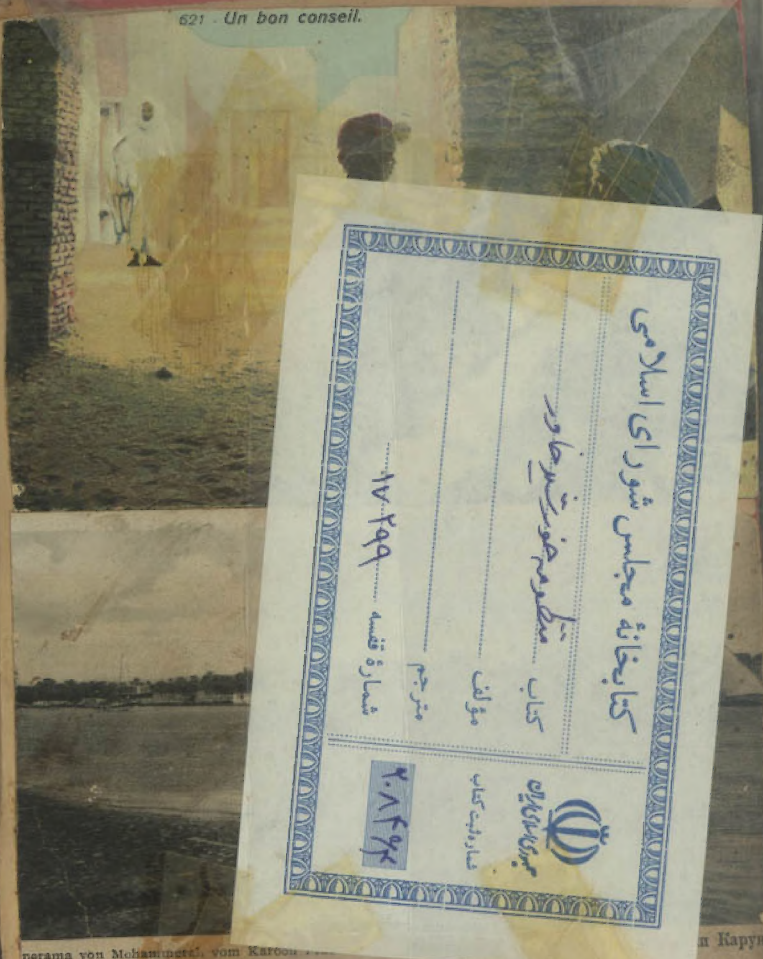
عبدی

۱۷۲۹۹  
۲۰۸۴۶۴



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

621 - Un bon conseil.



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مخطوطات حضرت خرد  
کتاب  
مؤلف  
مترجم  
شماره قفسه  
۱۷۴۹۹  
۲۰۸۴۶۴  
جمهوری اسلامی ایران  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

nerama von Mohammedi, vom Karoon

n Kapyn.







وَاللَّهُ يَتَّقِي  
وَعَلَيْهِ السَّلَامُ  
هَذَا  
كِتَابُ خَوْصِيَّةِ خَارِجِ  
كِتَابِهِ

از دست حقیق فخر محمدی  
از ابتدا تحریر کردیم

بخت  
سیم

از تاریخ  
۱۳۵۹/۱۳۱۹

از ابتدا تحریر تا اتمام ۱۳۶۰

تمام شد از برابر سنده حاصل حضرت شیخ محمدالدین  
از دست حقیق فخر محمدی کاتب ایشان پیرا کلام جاده طریقت سیدی  
طایفه بنایخ مذکور عبارت از ۲۶ محرم الحرام سنه  
۱۳۶۰



هو الله جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

دوای حمد ذات جهان آفرین  
شغفم نه پیردانا سرور  
ناش عاقل شاه شهسوارم به  
پادشاه به بک علی مقام به  
کیردش و جه نادر طار ش به  
چند امیران وزیران شاه  
دست و بر اینم که هر بار ده  
هر یکت نجار ویش بردار نور  
ساقی سیم اندام بینایم می  
مردا به و ناز چون مستان ست  
منور شایسته و شراب کمرنگ  
ناله که کردار چرخ بین رنگ

خانه تراشی

خانه تراشی آماج

در بادب نه مابین صف

غلام نیست استار شایه

بر دشت و پای تخت شاه پرت

شاه جانش نه دست ساقی ستا

نظار جانش کرد گشت آه سرد

جانش هر اهریزانه تخت

ناج جواهر حقه طاقوس پرت

گدش ز درون شاه ناز در خاک

بزار سوارت سباحت ویم

به رنج و به سود و پران دل ویم

تا دخت ناله عمر و بار بر

منالابر رنجت سیای ویش

سجده رنین بر و در و پاوه

جام بلوری کرت به کف

ستار و نادر جام کف

تا بدودین محمد صلوات

صلوات و دین محمد و انا

و دشت کردون زیاده وید

لوا و خلوت داران بلند بخت

با هر بند لال کلین ناز پرت

ویش که مجنون برکت برن کچا

بیراث کفین تاج تخت ویم

به ناس ز رنجت جاگه خاله ویم

داغوم چند ناکر شایم ویم

رسم زرم مله و ناز و تخت ویش



جگر که امیران وزیرانش  
 هر کس برنگه کردن شانش  
 آخر وزیر جهان دیده  
 سجده زمین بر او ازار  
 جلف خاقان بیار او را  
 اگر چه که ارجح میانش  
 باز از انانیشن کس  
 شادان در درگاه بفرست  
 او را در گنج جام جهان  
 بسیار سخن نیاز پرورده  
 وزیران ارشاد عزیزیاد  
 هر چه بندین را که بربند

چندین بار

چندین بار سکین نازکی  
 تاخت بطف خفیت بر ارضی  
 طغیان بدو بیت کن کردار  
 بیو دارش شاد و در بار

نثار کردن پادشاه فقیر را

شادان در وزیران نازکی  
 دانه جارجیان جاگیش داشت  
 گردین حاضر بان گنوشه حصار  
 نابدت دیم است کم پیش  
 بکلم بکیش جودل جوی  
 سجده زمین بر او ازار  
 هر که فقیر بنم بار یون  
 گرد حاضر بیان جیدانش  
 جارج جاگیش غوغا نثار  
 جوق جوق رو نیا نفا پشاده

را بر سر بنشیند بر او



شادانست کجور باد خزان  
تا بد و نذر یکبار بکانه  
لوگرای سطرگران بار سنگ  
طلا بخردار جواهر سنگ  
او نشانش کرد رخ در زمین  
بیاد معجزه جهان آفرین  
که امنم به سبکین تو انگر  
چه لطف پیچون بینا بنتر  
خرم هفت سال بخش پشاله  
شاد رخ در زمین به نذر اولاد  
هر چه بند بر تر نا کرد به بند  
چه لطف حسن شاد لایق بند  
چند به باین اسرار و بیز  
نذر شوقول کرد تا کنینا خرد  
حرم سر خاص خاصه شان  
چه لطف پیچون کنینا لایق  
حرم سر خاص خاصه شهریار  
نهال و نجوش بار آورد و بار  
یا دنان بسع خریف کشور  
برادر سید و شکر بزرگای داد  
نه ماه نه روز به باین دیر  
تو نور تر لکان صدق الله بزرگوار  
خواه بر اینا ردینان و جفت  
یا دنان و پادشاه بلند بخت

دان

و اتن مشرود به جلد شهریار  
طفت چه طفلن برفت ی  
شاد رخ در زمین به نذر اولاد  
نظر طفلش که شکر سجده  
در دم بفرمان شاد لایق  
شاد یوغان تر نیا نقا پشاده  
هر گاه وزیران کار بینا شاه  
سرحد نشینان خان سلطان  
هر یک پیشکش مبارک دی  
تا دانه هفت روز بزم با ده  
روز آخر وزیر جهان ندید  
در دم بفرمان شاد لایق  
طفت بخت ان پیرت به نذر ستار  
نین قریش چه تا ما می  
لوا و جاهر ز دارا سر بلند بخت  
ایرین مرزیا برادر زرتوه  
چراغان کو یا میدانو بازار  
سنا سرهنگان آمان و ران  
چنیر ایران داور دولت خواه  
بنا و تعبیر بخاور آمان  
کیش و حضور به بزم شاد  
مجلس فرخ بخت شاد به  
داسند شاه ان پسندیده  
لوا و جاهر ز خاص شهریار



شهادت در این ستان  
 و عیال کجای اعراض و نشانی  
 صلوات و این جمیع الاش  
 مصحف بر آورد نیاید باکش  
 آوردن شمع هر گاه وزیران  
 نظامان ملک سره نشینان  
 کردن سجده شکوه و شهادت  
 نیاید آغوش آخر شمار می  
 چه علم نجوم تمام طیار می  
 شادان معظم شینان کبیر  
 و انارش بگوشت شهادت تبیر  
 آخر شماران حکم داده در  
 نامشان نیاید خورشید خاور  
 سامان حکان ایران شاه  
 کردن شینان داعی دولت خواه  
 او نه جوا هر کردشان نثار  
 هر کس بر دیش بدش بخوار  
 هر کرتن کلین شجیه خانه  
 شاد خاور و لواتر خزان  
 ارکان دولت طلب کرد و بر  
 بخش هم خدمت کمر سیم و زر  
 آید ان خاص سره نشینان  
 با شربش نیاید مصلحت شینان  
 بخان

۹  
 بنیان اسبوزین خاصه دیاری  
 برخت برین ریشه مرداری  
 وضع شاد خورشید یاد افندی  
 آتادش نثر مبنی و اقبال  
 آمان ایران دیران شاه  
 آخر شماران داعی دولت خواه  
 بعث خوش خورشید خاور  
 بر دیش نهاد پیر همنسار  
 پنج ساله مکتب علم سران  
 علم عالی سران سران  
 بگردید نقد بر داده نو بهار  
 خورشید کوه اسوار شکار  
 لود و بار تخت شاد خاور زمین  
 سجده بر دوشان در باره ملکین  
 شاه و دانش از زر جهان بین  
 اسبوزین است دنیا دین بین  
 خدات نام پیمیش مران و لام  
 هر منور کرد حرارت بیت نام  
 بشود مکتب دولت و امان  
 علم خاص و دولت خوف بران  
 تا وقت یاد و اسبوزین  
 بنیشتی تخت جهان پناهی  
 خورشید دولت ارشاد علم دین  
 آید نو بهار داده شکارن

برخت برین ریشه مرداری  
 آتادش نثر مبنی و اقبال  
 آخر شماران داعی دولت خواه  
 بر دیش نهاد پیر همنسار  
 علم عالی سران سران  
 خورشید کوه اسوار شکار  
 سجده بر دوشان در باره ملکین  
 اسبوزین است دنیا دین بین  
 هر منور کرد حرارت بیت نام  
 علم خاص و دولت خوف بران  
 بنیشتی تخت جهان پناهی  
 آید نو بهار داده شکارن



اگر طغش بودیم شهر بار  
 تا گوران گور بار و دام  
 شاد و استاد و بر سر شاد  
 در ساعت دیر صاحب عفو نام  
 غوغا گفت نشاء مخلوق بازار  
 مخلوق خاور بر تمام شاد  
 در آن انتظار نقاشی ده  
 ناگاه بر آما نقص زر کار  
 صدای هر چه بر بشار چوین شاد  
 صدای هر چه در لرزاد سیر شاد  
 دنگ طبع باز آمار چوین شاد  
 بنام خورشید هار و باره در شاد  
 بحر از نژادان حلو به شاد  
 یه کوان بنام بکشت بنام

بر

بر زمین و در سیم مان بود  
 چرخ باین باز شیر و امان  
 گاه به عشق حی هم مان بود  
 طولان پر پرور گیسو مان بود  
 سده شادان شیدار شاد  
 سرس با هر قدم بر آمان بود  
 خورشید مان قدیم در گاه  
 ناگاه بر آما نقص زر کار  
 شاعر شعله نور خورشید خاور  
 نام مخلوق نزد سرب ط  
 مرا تن صدق بذات سبحان  
 نهمد از شیر بود و منیر داد

۱۱

نه شوخ عاقر مبر بودار  
 شریخت شاد و امان لان  
 نه زرز نول بازار توار  
 تاز نه شکار کلبه مان بود  
 بنشین صفرتیغانه فرنگ  
 چرا که رخسار شاد شده  
 تمام خانه زاد و احوال خاه  
 شمع گفت تبار مخلوق بازار  
 گفت بنامش را و انظر  
 داشت بدین محرم صلات  
 چون ایجا کرد و ان ماه تابان  
 راستن بر آما خورشید خاور



بگو که خاصیت باز دستور  
 چون شعله نور شد اما بفرور  
 رود که بجز از برزگوشان  
 به قصد قتل سببی نظار  
 نام جوان سید شورشتر  
 و لا و این موندن دشت خاور  
 صد اوقات قشطن خیرا  
 هر چه وحشی تر و گریزا  
 چنانچه خوف نماز بران  
 آمان بهدا چمن باد باران  
 غریب این اوس کریم  
 شدن به بیت جزه گنج



قبضه بیست سرباز راه  
 هر که بیادش ندم مندو جاده  
 همیزاد وحش جولان سالار  
 بشون آهسته رویه تار  
 اگر دناز

سر سوزن ز کیش و پیشان  
 چند خاله و حشر کربا پیشان  
 شیران به باکت پلنگ خونخوار  
 مجروح بین وقعش خوار  
 چند گون گوزن آردش بلام  
 بطل کرد بازار گودگر بر بلام  
 ناگاه بر آماج سر دیاران  
 صد اسیرات ثبات نیرنگان  
 کیش نکو است آوردن بهار  
 پر تماشاش خاور دیار  
 شتراده خاور توار سرست  
 همیزاد وحش تار در دست  
 جادویش داشت نطقه یازان  
 مشت نکردن زائمه قازان  
 شتر سنجش این کاه دکنده تور  
 بکیش سوار بر خال پور  
 باله بان ندور شوه نه پرواز  
 مادرش بدار بصد کیم دکار  
 جی در ندوران هیچ شتر یاری  
 مخصر جبهه بی طور شکار  
 ناگاه به تقدیر بنابر کرد کار  
 آما عبدالله جواهر تار  
 قلندر دلاور آما برادر  
 سرست بهیوش تن و قضا



تاج لایم بر نیان ز تارک  
 برکشیدم تا قدم مبارک  
 تن دیرت بجز من نه گه  
 برست ای بار شربت خانه می  
 بیا هر کس که آما براده  
 دیا بر دلق شهزاده شده  
 شرد بجز کمر است شمشیر  
 مغز در حسن جگر نهایش  
 عشقش نه بود جز آرد ز سر  
 داتش از شعر عاید شهزاده خاور  
 سینه به ره جولان دواز  
 بعشق ام شاد زان ساز  
 تازده شعاع شعله جهات  
 بکند بعدال سفته زخات  
 پاچه زرد است ساخته شبنم  
 بکند بعدال این ایام بر این جور نیان  
 آما بکف دست رخ زده بین  
 داتش از بعدال تن خسته غمین  
 بیا و میجو دنیا بر بنس  
 ب شهنشانه سیم دوز  
 بعدال دست از شطرنج  
 نیست احتیاج دانه در نیام  
 صاحب جگر که از هزارم  
 بهران کیش در دود حال یارم

چرا

جوس و میم ویدارش بین  
 فرم احتیاج وادانم بین  
 اونه دانه مدح شهزاده خاور  
 خورشید زور مهر جان دانه خاطر  
 فرما بخدمت شاد خاور دیار  
 عبدالجینی دست برده بر  
 مهمان دارین کر تا آمان من  
 بره به تخت زرین من  
 عشقش داتش عبدالجیگر  
 روانه را به کیش آه سرده  
 شهزاده آورد تا دوده ایوار  
 نصیر خاور کرد شکار  
 شاد آمد و نیت بدین شکر  
 پیاده ز فرشت شهزاده بیکر

دربار خیرات بعدال بخورشید خاور از احوال خیرات

لود خلوت شهزاده بیکر  
 پریشان احوال بعدال طلب کرد  
 بعدال جگر دیر به دل غمین  
 سحر بردوش همدار به کلین  
 یکش نشاند را در شید خاور  
 فرما بنیشت از سر فر  
 داتش از رویش تن سفته همرا  
 که از سرجه دست در دانه مالان



شرح این که هر روز گاران  
 است گفتن شان دران  
 داج کاین شرجا که گفتن  
 کام شان نازار شرجا که گفتن  
 مردم هر راست هیچ درو  
 کیت این و هم نام نازار و  
 سرکنده و تحت جفت بابام  
 اگر برادر است با هم و نام  
 او پنج و مال دانه جوا هر  
 سخن پست چون بخت با هر  
 عبدالایه زلفه بس زین  
 دات ار شهریار شرجا که گفتن  
 جدر ترش نام قدیم روزگار  
 سخن بکین خاتم روزگار  
 شزاده نیکو بود به کرد  
 خاتم روزگار عبدالایه سپرد  
 بخت عبدالایه شرجا که گفتن  
 هر چه زلفه به من بیا کرد  
 عبدالایه شرجا که گفتن  
 روز به تقیرین بر کردگار  
 مکیلام چاه دیده دل خیمین  
 رام گفت نازیه و کله کچین  
 چند جو مکان کرتیم قرار  
 کرده سران میدان بازار  
 بلور

کیت او چمن کیم خورش  
 جوق جوق دینان نیدن  
 فراتن و تحت جرجا که گفتن  
 کله و باشکر یا سیدانو بازار  
 نیدن شان آوازده چین  
 پاندا ز کرایه ندیدار کین  
 برام نه شخص این جرجا که گفتن  
 کله و حشر بین نایان  
 پنجمین کرجی اجرا  
 این جرجا که گفتن  
 داتن ار شهریار کین جرجا که گفتن  
 اور و کله خاتم کله  
 شزاده به نام روزگار  
 ناسر خزان نازار چین  
 جرجا که گفتن  
 بیدر بر دست کله ناسر  
 ناسر خزان نازار خاتم  
 کله و حشر بین نایان  
 شاعر شعله زر جمال و نیر  
 کیت گفت دات جرجا که گفتن  
 شین بس نازار و زاری  
 برامه خلق جرجا که گفتن  
 برامه خلق جرجا که گفتن



مردانه کردن قیامت اثر  
 چنین هرگز کینه خزان را جبر  
 بزهر مرده ساز چنگ و جفانه  
 چو شعله آهردا دلا مرده  
 گشتیم با بخت بزرگ نعمت زدن  
 دیکل جو مگان خلاص بزار  
 تا آخر که زانام رنجیم به خون  
 تا ششم دلار نقاشی زانام زور  
 بدو گشت بریم شکل فرشته  
 به آیه نام زوان نام زانام  
 و ریختن بر سر چل کرد راس  
 زاناس که ایستاده خورشید خاور  
 شبنم دانه زشت محشر  
 خادو و خزان بیدان و برود  
 سزازان بر شمشیر زمانه  
 هر چه دانه خل به دلا مرده  
 دیم که بخت بزرگ بخت چاک  
 به طور و به خادو به چرخ یار  
 کشف سواد به به سود  
 ستایم در دم که بخت نده  
 بپا و ناچار رو نیام در کار  
 نازار ناکش چار نام بید  
 به یقین بقدر دین و دیاس  
 گزیندینه ناز جفت و بهر  
 گشت

مقم  
 کرم  
 کرم  
 کرم

کشت آه سخت نجران یار  
 به یقین ناست جهان آفرین  
 تا که بوزن جل و بهر  
 بعدل سیکن کشت آه سر  
 و دانش عیدال چل که نزار  
 بنجانه صورت خزان چین  
 سرم بهر که نازار کیشو  
 نقش خزان چن بر آ درد  
 (بیتار شایسته) (دوست و خادو) (بیتار شایسته)

سیر و شورت شاد و دا  
 کفار صفت که شهادت خادو  
 نقش خزان کشت نه آفرین  
 در لاد فلهای کمر سیم و زر  
 تا آما بهوش با بخت زر دا  
 بخند کشت زر تا بهار  
 دانش سر در دیش سفار زغال  
 چو بخت بکار بیدار  
 کشت زر در سیدان بیدار  
 دان نه غمش بر سر کشت غبر  
 تا آما بهوش با بخت زر دا  
 بخند کشت زر تا بهار  
 دانش سر در دیش سفار زغال  
 چو بخت بکار بیدار  
 کشت زر در سیدان بیدار  
 دان نه غمش بر سر کشت غبر

۲۰  
 را که نشد رجعت بمن بپایان  
 باز زار گزید مالا بزار  
 شهنش کشتن آه سرد  
 ریزانند قطره ماه در و  
 ش ناز در خاک نایب گداز  
 جلیخ فرزند مالا بزار  
 دایه بیکم طریقه خا  
 کرتش آغوش شهنش گداز  
 دانتش از فرزند نرینا  
 مرد مالو کج هم پادشاهیم  
 خزانه مدون آباد و اجدام  
 جرد ترش نان فیم لایم  
 گشتم که بند زار گداز  
 ناکه تو شریف و نه در و  
 داتم هر بار دیم جاگیر جام  
 هر ناکه زنده دین و نیام  
 زانام کردن جفا مدویم  
 مردم نامیده آوات دیم  
 ایند چو سون کرتند در  
 فدا کینت بر شهنش خا  
 فدا کینت

۲۱  
 خورشید خا در ویشهر یار  
 نقد بر سر حسن خیار گداز  
 گفتن نهرم در اسد ببری  
 فرشته خورشید بر سر بیکری  
 کله دام شیوه میریت خا  
 بهلاقمت خا مان نامی  
 ناطول نازار خا قان چینی  
 دیدن شهنش عام روز سر زمین  
 به انما سر کوه کمر  
 این ناز گای شهنش خا  
 زرد حقیقت بعدد یقین  
 بدرم رخصت بر سر چیت  
 در عار محبوبا بدل کیر سو  
 شب نالین شان توبه دیر سو  
 اما که با بود در حق فرزند  
 در عار قبول جلد خداوند  
 بلکه خداوند بدرو نجات  
 باز هم بالون حجم خاکست  
 شاه دات ایفرزند نرینا  
 ملک مالو کج هم پادشاهیم  
 با چنان رگد چوین جا که خطون  
 مادی خونی که ترک قطون  
 تیدا جا کینت دیوان به گار  
 جراد یا ران کردن تدر



چند از دیها من هم زانکه چین  
اما که طلق عفریت به دین  
سرسون نبایا دلان و ریت  
زبانم لال بر جفا من بیت  
خزان چین راسن مهرشن  
وحشی به ارون در بار آتش  
ایا بیره کوزا با هن  
سرت مهرشن بند دامن  
چند شرمه ران گفتش تمام  
میدر کس نادکس منی آلام  
فدا کیست نام جفا به سون  
آفر زانام رنجت به ارون  
غیبه دنا دلا رشت هی  
صبر بهر بکار جهان تا مهر  
درم بخش که جبهه تا ایوار  
بهر بسکین بهتم و هزار  
بقا زن بزم کیانان که  
کوش لب زان کیزان چین  
سیرین مهرشن نفع به چین  
شزاده باز دات بش خادر  
سرکنده نبات جهان آفرین  
هیچ پروام نین نفاق چین

در کبر

تو را چه دین کرده  
چند آرد به پنا پلید به خورده  
بترقی ذات جهاندار پاک  
نجا هر گران بهیم من پاک  
فرات خزان شرخ سرکش  
دعش به پردان در بار آتش  
اگر لطفش به بنیان سر  
تند بر سر کسر بر نوحه سر  
مکرش بهان زانکه چین  
بذات بچون بسن یقین  
آنا دم بدست نازار خاقان  
که من جگر به برم بشیمان  
ش خادر زانا بصدق یقین  
خوشه بدست مژ پرش چین  
کیست آه سرور بر اشد زار  
دانش بفرزندش خادر بار  
بهر جزویت به نژادان  
کنج دمال نذر به حد فرا دات  
بشر و زبان جهان به سرور  
سلج دس زد کوس است بند  
بر کوبه خا صر به شمار  
است به جادو میادات بکار  
فرشید دات است به صابون  
چکس خدایا غلام بیاور

چند

عاشق دوسه فراداد ناله بر بودیدار معشوقا ناله  
 عاشق خاک نشین از جهان بود دیدلالت هر است مود  
 ناله زاجو نهجوان یار کجاسته ابرو بکمر فریدار  
 من کو کجاست و ستم سپاسم کجاست یار و یارم پروردگار  
 اگر خداوند بدو مخرج است باز هم با کون جم غفیر است  
 شاد و شاد شفت جراح فرزند هر که در دیش ناله ناله  
 جنتاب هر ماه کف ناله دیش که با ناله یعقوب ناله  
 بزرگوار سر جان به کف کیش نهجوان ناله سر  
 بر آمان نغان شیر داد و جلا آورد و طر شیه را هر به ناله  
 (نغان خود شیر داد و شیر چیت ناله)

والی مهر آورد و طر شیه داد کمر بست بنات انزاد او  
 صهر هر دوسه اس نهجوان یار و قیاسوار بر آمان ناله  
 را که بر آمان ناله ناله بر آمان ناله ناله

به ناله

به خواب و به خور نهجوان یار زار زار کرد و خمین و خمین  
 طر کرد بزار هر ده بهر ده برینه جیران و لکم کرده  
 نهجوان ناله ناله یار و سوار ناله پاک بنیان سر  
 ناله ناله کجاست جهان طر کرد روز هر به نقد بر جرح لا جوده  
 را شگفت ناله ناله یک ناله غرای شیرین سر آوی و لکش کزادی  
 بر زده نغان جهر سر آردان جیت جیت جیت سبز و لادن  
 ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله  
 ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله  
 رقم رقم جیران ناله ناله ناله ناله ناله ناله  
 باج کلستان نام بریم ویش جا که ناله ناله ناله ناله  
 بر زده کوس ناله ناله ناله ناله ناله ناله  
 بناله به جرحش خورشید ناله کمر بست بنات و ناله ناله



همش را کرد اوجم غزار ویش تا دسر رسته کزار  
 قدر آتش را دست به باز نگاه کردار جرف جی داز  
 (علاقه دیندار خورشید خاد و دیندار خورشید خاد و دیندار خورشید خاد)

(دیوانا بکار و دست شایسته)



پیدا چه جویو به کار می دوز چن کوه هم سبزه ناری  
 جرم چون شعر این چو سفا آمان بکلزار دینه ابرنا  
 نه سنگ آسپا بر کت به دست گردن دجادر هرگز دست  
 لغاد

نگاه کرد که دیش را خاد و دیار آمان بکلزار دینه ابرنا  
 نه سنگ آسپا بر کت به دست گردن دجادر هرگز دست  
 نگاه کرد که دیش را خاد و دیار آمان بکلزار بصدیق قار  
 بر در هواده بادا بر زمین لایبر خشت بصدق قار و تین  
 سکه ایش در خورشید خاد دست برد به گن تیر قهاب بر  
 دانش از معون سپا جاد کار بازه رخس من بیکر و قراد  
 در نه به معود جهان آفرین برست مبرزم نزد سرزمین  
 صلصال این شفت اولاد در زنگد هوا داپست ه گزگران سنگد  
 باد بقیان خورشید خاد نگاه دیش که دهنه داد  
 خورشید خاد در گن کت دست تیر بر سر دیو مراد اوج شفت  
 دانه بکلزار بید ناپاک جوادش گزاد تا هرشت نخاک  
 تا دوا بهیبت جاد ناسخت خردت برادر مراد انجست

رد کرد بر مکان سیر کرده  
 برگردانده هفت به باد داده  
 خورشید خاور گشت بخت  
 انت از رخسار من جهان در گشت  
 و با و آتش جهان بیت من  
 رفیق بر من گشت چین من  
 بدست چو اگر نترسیده  
 تان بجاده بارم رمار  
 تا که او خورشید نیاید نماند  
 نماند کوان هیچ مدارم بک  
 ای و آتش رو کرد بر در سفار  
 دیا که حضرت منو پرار  
 و آتش از ملعون بر زیت آما  
 خزان آید بیکان عزیت آما  
 چو که بر منی ایرد به دستم  
 بومق خوش بر منی دستم  
 هر روز با صلصال بین  
 گزراش هر ادا بقاین بین  
 دایر کمر کار شهزاده خاور  
 نموده پیش کرد دهنه داور  
 خورشید خاور خورشید بقین  
 دایه ملعون جاده سبکین  
 به دستم زده زال هم  
 کشت تیغ تیز الماس برام  
 دایه گمان

دایه گمان صلصال ناپاک  
 دیو بیار خط کرد سنگینک  
 خورشید خاور سجده زمین بر  
 شکسته بذات خدا برینک کرد  
 شربنا و سفار سیر سیر گشت  
 قد کرد گار صلصال اولاد از گشت  
 خورشید که در شهزاده خاور  
 بر جا که لعین جاده به گهر  
 اند کجور مال ماند در جوار  
 خرمن بر من چون سنگ با هر  
 جنان و تار که گوشه در سفار  
 دیکه بر من ناله درده دار  
 مرادش در بیا حی خا صان  
 بکینه دایه خیر بر من  
 تان به سفار ناریک بیدر  
 خند من بن خورشید خاور  
 سر سبکی خورشید خاور  
 کین چو کوان منو پرار  
 خورشید خاور لوابه بکش  
 کین چو کوان منو پرار  
 بکش خورشید خاور لوابه بکش  
 دایه گمان دایه قرص نور  
 نگاه کرد بنا و سفار دیو  
 دایه گمان دایه قرص نور  
 غلغلین سر نیان دایه زار  
 پر از نجات قرآن روان



شعله ذر خورشید خاوی  
 و آتش از کفار طریف نازار  
 بایم و اچرات نهاده پری  
 که در شتر آردون نه در سفار  
 و اچست ه حال جبار روزگار  
 سا که ای صفت کفار دست  
 سدهم و ایش در برابر  
 و آتش در دمنه بیدستار  
 پر بریم به نصرت خطا زمینم  
 نامم قمر ناز نازار خطام  
 با بوم شرف خطا شرف  
 عمو زام سلطان خطا زمین  
 نایاد بشری به دست پری  
 به پیشینه سفار ناله بزار  
 تو نازار شهر کلین کشور  
 در سفار سخت سیار تار و ده  
 به پیشینه سفار ناله بزار  
 هر روز او با دست و پا دست  
 ملک را جواب غرضیه خاد  
 این به تقدیر پروردگار  
 چون غرنا باین خطا عیانم  
 ایسه گرفتار حصار کرام  
 گردان کردون این کارشن  
 ستمت بر این صاحب ملکین  
 باقی

نامش هر روز شاه شهر عین  
 شیر حق برت هم نشناسن  
 نیکو ز به نقد بر نصرت بهار به  
 سر خوش کیلام بکلزار ده  
 دیکه پیدایه دیو بر جاج کار  
 یاد ابجر که کیزان من  
 نایاد این خردش بقین  
 من ش نماندش بر اسب بخت  
 چند شب چند رو بر در هراده  
 برسان جاکم از سبزه خازن  
 تو اچ بریم ناموشنت  
 دیدن بزرگ عظیم شعی  
 هر نه روز سال عمرش تان  
 بر غلغلی پارتخت خا صن  
 چیر کیزان غم کلزار به  
 دل بچه دیکو ای حوا در نهاده  
 بر در هراده خردش بقار  
 بر بول نه حالان عزیزان من  
 دست یکا بمن هر کرد زمین  
 رو که به ملک در دنان بخت  
 بقا و تعمیر آرا بران  
 خراکم خوراک دیو بردارن  
 جوش رو انیم ملک سکانت  
 به جاکه عفت به پیش آقا

اگر بزار صلا ناپاک  
 خورشید خاور است از زمین  
 صلح ناپاک خطا به خاک  
 قمر ناز و آتش از دین  
 بخت اوست هزار و یک نام  
 بنم داجه است جفا روزگار  
 چه مطلب دارد سر که میگردد  
 خورشید خاور است آه سرد  
 و آتش از نازار بخت دارد  
 اگر طغش بر شهادت خطاه  
 غم بر رو باد سرم تا نیست  
 اصلم شهادت خاور زمین  
 بسک و آسیا حکمت ملک  
 ترفیق حق جهان آفرین  
 بودار لاس چرخ به خاک  
 نه در غار یادار به نام  
 به قصه حضرت یاد نام  
 به جوی آینه آخر دیار  
 رفاز کام کند و بیل  
 ریز انقاض قطعه و الورود  
 من تو تمهید کردی که فرار  
 تو هم کردی که بر آه  
 تو هم برین دولات دیت  
 این چند دقت غم را چنین  
 در به جهان

پر یو خاتم نازار خاقان  
 قمر ناز باز گشت آه سرد  
 خورشید خاور است از زمین  
 صلح ناپاک خطا به خاک  
 قمر ناز و آتش از دین  
 بخت اوست هزار و یک نام  
 بنم داجه است جفا روزگار  
 چه مطلب دارد سر که میگردد  
 خورشید خاور است آه سرد  
 و آتش از نازار بخت دارد  
 اگر طغش بر شهادت خطاه  
 غم بر رو باد سرم تا نیست  
 اصلم شهادت خاور زمین  
 بسک و آسیا حکمت ملک  
 ترفیق حق جهان آفرین  
 بودار لاس چرخ به خاک  
 نه در غار یادار به نام  
 به قصه حضرت یاد نام  
 به جوی آینه آخر دیار  
 رفاز کام کند و بیل  
 ریز انقاض قطعه و الورود  
 من تو تمهید کردی که فرار  
 تو هم کردی که بر آه  
 تو هم برین دولات دیت  
 این چند دقت غم را چنین  
 در به جهان



داشت گفت و در بند شک غیظ  
 که کوه چون ابر ز کشتند دم  
 سر و کشتن شکست دایه  
 بهج کین ملک کردن کدر  
 سمش بر قرار نمیشد ندل  
 خورشید خاور سبز بخت  
 در بیاست خلایق شک خورشید خاور را از رخا و لطف شک از هفتاد  
 دیدار چه هر آما بدهی  
 در چشم گران گزین چون نار  
 نه این نفس مراد آید  
 میو براده چون کوه داند  
 جعفره ناهاک سپهر کلین  
 خورشید خاور است بقر ناز  
 دی پای بر اردش باز  
 تا به برام

نم برانم جبر داشت دایه  
 کشت آه سرد نهجران یار  
 برادر و کمان پریش بوم زار  
 نیاندگان کشت تا بکشت  
 و انفرق سر از دیهاس نایک  
 پیچید دارد بریش سلاجیه در  
 در دم گفت شکست غادرین  
 قمر ناز و انش کیدم مذات بو  
 حقا که بزرگ هم بود هی  
 نین قرینت چه ست ناهای  
 از راجون رستم رستم چه کاران  
 مات آج بطف رحم خداوند  
 بر پیش کشت وضع اسر بهد  
 جلان بخش دایه پیایه بود  
 تیر ز کشت از دوسر کمر  
 ناله بر سر سر بر پیش  
 جدم کدر کرد تا برشت نخاک  
 تا سلاو بین بکشد بدن سر  
 کدر شکست دات چنان آفرین  
 شت عالم سر کرد است بو  
 جعفره ناهاک سپهر کلین  
 بشت از شکست و برت هی  
 ایچی برادر است غام دیارن  
 نین قرینت نزدی ار جهند

چندین به خوف شد تا به کار  
 بجای می آمدن کردن که دار  
 چند به است تا صاحب تخت و تاج  
 آن به مکن کردن عروج  
 خورشید خاور و دشت از خوار  
 بنات بچون بنای بنسیر  
 هر تا که زنده در جهان غم  
 کشنده و دیوانه که انم  
 دایم صدر کیش نشانی بخت  
 مدارش کعبه بخت و سیرت  
 رسیدن خود شد خوار و به کار  
 بکار از بهر شاه و بیایا و آفتاب  
 بگرد به تقدیرش خوار و دیار  
 به نطف بچون بنای کار  
 تا زارش سینه کباری  
 سردان خاص و نکش گذاری  
 چشمه سر خوار بنای کار  
 چون چشمه ز سرم مرز و دیار  
 چون دانه لؤلؤ آما سردا  
 بخش برین فرس اخضر و دار  
 نیاجم بسن گل شمع کافور  
 نقد فطی میار و اوج و ر  
 باغ باغش میید و یارن  
 جا که از رخ بخش برکت کارن  
 کلدن

رمانی

کلان صف بستن به فرزند  
 در دشت تیدا گل به هزار رنگ  
 دات بقدر از خورشید خاور  
 نه صحن گلزار و مر و دیار  
 تا من برانزم از قلع و حصار  
 به سیر سران گل به چرخ گلزار  
 مکن از ما در کاین سرکش  
 جا که فرخ بخش خاص و نکش  
 بایه چرخش نازار کشور  
 داتش و خورشید خوار و یار  
 ن خورنمین لایه چین  
 سلا باز لکویا سمن  
 دیش شخص آما جردی قدسه  
 یاد از خورشید مراد و یار  
 کیش نامت سخت داتش ارکوار  
 برنوبه بین کلبه غم و گلزار  
 در نوبه معبود جهاندار پاک  
 لایه ای کفن زود خاک  
 خورشید خاور داتش ارکوار  
 اورده به تقدیر بینا لایه  
 رام گفت نه مکن چشمه رفدار  
 تیغ نه جا که بگردن و دار  
 سرم سر سندن به گلزار و ر  
 به قلع و کفن کس نزار و ر



بنم داج پرست اینه جا که کلین  
 به چشمن و تعبیر آمانه و حقین  
 رحمت مصلحت و آمان نیه  
 است بر تعبیر داج به چیه  
 دات جا که بهر دگرشور شمس  
 باش با لادست کشت سرداران  
 خیر عهده مان لوان بشکله  
 تا وقت بر سر کله اار  
 جوان مغرور تندرست کشت  
 لایقید به باک دریا آتش  
 دیان بزرگ عظیم شای  
 رزیت کرد حق جوان  
 تا بهر زمانا بشور بر دست  
 بهج و بهوده در سزار دست  
 نژاد خاور و آتش بر جان  
 سرکندم بذات بیار لاکان  
 هر تانین بهر دگر سرور  
 من بهر کله از منم و در  
 جودم بیدار بهر دگر بخیر  
 جی صدم بران بریز  
 کنار بهش که نه بین کله از  
 سوار استبداد کشت زار  
 من و تر خفتان زره کارده  
 سر کالای و خود و کارده  
 کلام

کند و فلان دستن کشت  
 چنان تا نفع طوفان کردان  
 بستن کمر ز کشت کمان  
 بکلیش نشستن زجه جوان  
 سندان نیزه الماس بریم زار  
 مان بکله از دینه شیر ار  
 جهان رستم بینه زار  
 یام جار جار رستم نام زیار  
 بهر دگر لار طراش بقار  
 داتش اسوار هرزه نابکار  
 به چشمن آمانه به کله از من  
 اعتبار نشن آدر دیکه کار  
 کمر نام من پست یادان  
 آمانه به طرف به زید و مکان  
 مان بشنودان کمر نام من  
 کمریان جون بهر دگر نام من  
 اید و آتیکش تیغ هند کار  
 بهر دگر خوش بر کار زار  
 خور و جون رده چشما  
 آمانه بهر دگر خاور زمین  
 خورشید خاور بر آردا مکان  
 بنا بر بذات عظیم سبحان  
 تیر عقاب بر تندر کردار نا  
 دانسته آب بر دیکه خوار

بهر دس لار تا دوا بسند      برادر پرست رخاورد کند  
 محقق کند گردش / فثار      بسش هر دورست بهر دس لار  
 جودم بندان خودت بکین      امان به خورشید رخاوردین  
 کیش تیغ تیر ملت باج      سا که ای شری خورشید کین  
 کت بر اکیان قطن      مهتر از خورش آیدن  
 تاه و انیزه الماس برام      گفت جوادش دین برام  
 نیزه زهر آلود بهر کس      بنج خورشید جایش کند  
 نادرش میک به سوار      سوار و کوه و سرد یاری  
 (سواران بهر دس لار تا دوا بسند)  
 الفقه اورو خورشید خاور      شکست انجوم بهر دس لار  
 آما مرکب پای به درار      کیش زور خاک بهر دس لار  
 نشت زور سینه ترا کینه خور      خنجر زهر آلود در دم هر کیش  
 نخل سستی بهر دس لار      خنجر قرار داد جدا کرد سر  
 جان داهر

چون راضی نباشد کردار بهر سر      اما بدشتر امور دس لار  
 بهر دس لار داکش آه سرد      داکش اسر حوان نیکو زانیک  
 بهر دس لار تعصیر دانه ناسزام      تو دس لار من صاحب کلام  
 حلقه خنجر بگردن کوشش      به قطره ناصحت جوان کوشش  
 خنجر حسرت نسا به دهم      به دین و بهر نیت قرار م  
 من دایم نزار خنجر بخت      نازه سر تمند داغ برون بگل  
 دایم گرفتار صلا دین      دیو بهر دس لار مردم فریون  
 اصلم شهزاده خنجر زمین      باز بیکه که حوان کرد سر اینین  
 خورشید خورشید نایار      ریزان بهر قطره که بار  
 خنجر در ادا هر زبانه بخت      داکش اسر بهر نیکو زانیک  
 قسم بدنا ناک به امت      من دم قبول کرد نیکو  
 بهر دس لار ناز و دس لار      چون من گرفتار دس لار نهان



بهروز سار سواد بزار دانش بر ناسرحتی به نزار  
 هرگاه که زندم بر یک نیت یکشوم گوش خفته عهدیت  
 لود پیش و از بهروز سرور به بس غم دلت خورنده خاور  
 خورشید خاور گردا بزار بوسه دلت به روز سار  
 دانش از بهروز کیان برادر بوسیم بچشم دلدار مگر به  
 شخصه حسن کرتش قرار با بیم و نعل و قهر ز کار  
 نامش قمر ناز نازار خطه جلال دستخاف دیو کینه فغان  
 صلصه سبب خطه به خاک بود از اساس حرکت کردیم پاک  
 رانم داجه بند صلصه گواه او سر قبول بجا که برا  
 اور و نو مغار دیو جاکار بوسم چه دیر به نیت بجا که نزار  
 بهروز سرور دات ار شهر بار نگه دلت به بخار کردار  
 جودم چون سفت نام قمر ناز رخ از دانش ما به پرواز  
 دانش قمر ناز جاکار ناز من هم گمان سیرت آفات از من

هر ایمان پریش نازار دارم ست نجاست تزارم به  
 فوج چو کین چه دیم ترسم دردم هر ایم به دیار شربت نام  
 بکینا نوبل خورشید خاور دانش و بهروز کیان برادر  
 صد شکرم بذات دانا کردار نوم هکرت کرد مغرور بیکار  
 در نه رسد از چینی نداشت بر من اند تار در قیامت  
 بهروز داجه اب یکم مذات بود نزار سرچون من برادر دات بود  
 سواد من بشاد لوان پرش بیا بین نضر جام زرنگار  
 حرم نشین شاد خا خطون خورشید بشاد دلا رسیده  
 دیت قمر ناز نشین نکبت بریان به ناز به نکبت  
 هر که رفت غمان سیرت نیز بر قمر ناز ماه دل آمیز به  
 قمر ناز دیا خورشید شناس اول بپند ست تراسا  
 تا آما بهوش با کنش نزارا و بجه عیب برادر سرد و

تن تو سکن خدایت جم  
 زلزله نغان سین ماتم بی  
 آخر بصد ناز کرانت سوار  
 یاد بجای قعر زار کفار  
 دین کفران در او را در  
 قمر ناز بر فرستید خاد  
 فرستید خاد در دشت ارغ  
 رجم هر این بر هم دعا ی  
 بر کشت بریم بهج کاه  
 قمر ناز بنار دانت بیشتر بار  
 بتوفیق حق دانای کردار  
 صاحب روابر صلابه خداداد  
 بعثت ادشاه در جبهه کرب  
 قاصد جرم رونیان بره  
 شعله نفع بر دین پادشاه  
 تا دعه هفت شش نغان دنیا  
 در دم دست یزدان  
 آخر شش شش خط نصیب  
 در زمانه تخت ملک کرب  
 جز این جهان دیر که ر  
 سوار به بناد یاد اکلدار  
 یاد اکلدار بهر دوز سوار  
 شرف چش میز شکر  
 فرستید خاد بهر دوز سوار  
 آمان و پیشواش را لاتبار  
 آنان و پیشواش را لاتبار

بصد اقرام

بصد اقرام شش شش ی کثیر  
 بیاید نفع بهر دوز سوار  
 سلام او پیش بر تو ملکیت  
 در انجمن شش خاد زمین  
 خورشید خاد سحر وانا  
 کشتن نافع جنت و دشت  
 هر دوش شش دشت و شش ی ملکیت  
 کون شکران چش افزین  
 آوردن بست بزم می زین  
 بعثت دشت دیو دوق کرانت  
 الا سلطان رفاه کفرار  
 هر یک با ملک سار سیتار  
 صد سلطان چنگ تها  
 رقص رقاصه سید زمانه  
 تا دعه هفت در بر باد به  
 مجلس فرخ بخش اقرام  
 کیت آه سر بر این شکر زار  
 قبضه کیت در تر تا برار  
 وینجه دابسر دا  
 سیت دایا شکر نل اسرار  
 سوار شش و عیش و شش  
 که باد خرامان فرازش سن  
 دشت بقر ناز خورشید خاد  
 ارام میره خاص ملکیت برتر

نارنگ





کار قمر ناز به روزگار  
بر سر انجام شادان  
عرض تقیر است کینه راه  
بوجوینش رشت پناه  
بر در آید شفت بر ریزد با  
دست ایشان در شادان  
شرط بود در هر چنانکه پاک  
مگر لاش من بسیار خاک  
در نه تا خورد سینه بایم حکام  
دست قمر ناز من به حرام  
روکنم بذات جهان آفرین  
دست کارتون هر جا چین  
من چون غلام بزرگندم  
عبد در گوش من بر نه نوم  
شرف دانای صدق و حق  
دست سرخ در هر عازم هر چین  
دانش بفرزند رسیده بود  
بر هر بیت است شکر  
به خط و خط نشان رخسار  
هم صد نذران سپاس  
تا هر چه کن من براده  
بگو که خاص مرا داده  
خوشی خاد و کار ایشان  
بغم من است سپاه

الکامل

اگر شهر بایر بودم باری  
بس زدن پریم بایه تجاری  
بنا بقدون تجار  
شهر پر چین بود صد و دهر  
بنا بقدون تجار  
برو خیدار خزان شاه  
اردم شهر خشت کیان با  
آوردن تمام مطار کران  
کج و خواهر ذاد سیم در  
یا قوت الهی برادر احمد  
ده قطار شتر خادش با  
قطار در آورده قطار خانه  
کردن تجارت تر لک تمام  
بر عده دور و زکریا بر انجام  
(نقش خورشید خاد و به روز بیهوشی)  
خوشی خاد و به روز سرور  
لوان بخت شهنش کنور  
بخت داشتند جلد شریار  
خیزا انگشت من ناله قرار  
دست بر دم بخت رخسار چین  
نوم سر و بذات جهان آفرین  
خوشی خاد و شریار سرا  
دست بقر ناز از سر هر نقار



برات برادر صحت گفتش در  
 ایستادین شهادت خا در  
 مردم با خلد صحرای  
 هر کس بر صدق جمع گاه  
 بکلم من بذات جلا آفرین  
 بیادون بر صدر خزان چین  
 قمر ناز به دل کیت آه در  
 دانتش اسرار جوان نیکو  
 امید دارم جد در گارادر  
 بیادون بر صدر نازار کشور  
 رسته خیز خیزانین قهر ناز  
 ملک به سما آما بهر دواز  
 سوار به بر خشت غریب خادور  
 خیز بهر دوازده شیر لادور  
 لولایت در بر بوجوانان  
 چون رستم زال به زابانان  
 گفتن نهوا فرامانده  
 لب به زود گرد به سمانده  
 قطار با بار سیاه غوه  
 خیز جند ناصر جوانانده  
 شوان رب طکره شانه زده  
 روزان نش در مطا زده  
 بهر دوازده لار دشت اشهرده  
 ایستاده خاصش رخا در دایه  
 ز کلام بهر

ز کلام بهر بر این ش چین  
 دوازده خزان شرف شین  
 خورشید و اجواب کیم ز کلام  
 بهر گاهت اسرار جان  
 خورشید خادور نگاه کرد چین  
 کیت با کیت بر زبانه چین  
 دانتش اسرار کعبه شریف  
 لکانه دار شرف ز رفیع  
 کیم خدات بر اشهر بارور  
 من به تو آما م نکل خادور  
 من دینه جیران ولد گم کرده  
 زار زار کردوم بهر ده  
 داند ما غم هر است رحمت  
 شبید به نعش شاد زین  
 ریزا شک زار کیت آه در  
 بهر دوازده شرف شین  
 رخصت بهر بهیم شین چین  
 بکلم بقانون کار آزمان  
 بهون بنیردایک چین جای  
 دانه قطار گهر بارور  
 عازم بر بخیر بهر ده  
 خورشید و اجواب بهر دوازده  
 بهر ده دار صفت بهر دوازده

تو دقت نرانی مبرکت بزم بشو کار ویت به برانجیم  
 سرم آشفته شود از لعلان اگر نه بسر چینی چه کارن  
 تنم بناله یاس مانده بین به یار خراما نو  
 به انگشت زلف را بگذراده کج تو زو غبار لب بگرده  
 بهر دوزخ لاله او پریشان <sup>بدا بکار کاروان سرادار</sup>  
 دانش بهر نره مجره در صفا نجار آمانت ر خطا  
 او قطره اشترگو بهر بارش خورشید خاور در قطره شین  
 در دم بهر دیز کاروانتر آوار کاروانتر خاص تمام کشته  
 بهر دوزخ لاله برانست یاد با بهر دست خاوره یار  
 بصدرا احترام آورده بشین خطا ز نادان ز غار نازنین  
 آما زاکش در برابر بر بر یاتات خورشید خاور  
 شتراده خاور و صد ناله آه چون خور و دایه نگار و انرا  
 دینه تاجان مطاوت نور دانه جواهر به قوت اهر  
 جاکند

بدا بکار

جاکند نه خلاق سید و بازار رفاد مهر و سبیل کفزار  
 تبار آما کو بهر بار بارش هزار چون یونس غریب این  
 هر کس بر دین بهر سو دا چنین ز نادان مات تماش  
 بهر دوزخ لاله ناز و پیشه خورشید نهار جفا کشیده  
 بیلا تعریف ظریفی خرامان <sup>چیت و خواب دلیت او</sup>  
<sup>و تعبیر کرم دایه</sup>  
 بشین بهر دقت خراما نو او و مشرب به یک به آما نو  
 بشین بشیوه دایم بهر سی جلد و بیرحم خدا ترسی  
 کمر به قطره درین نبتن شرا نشین بهر دایم نشین  
 سرتاپش بهر دقت شین با هر کس با فخر بهشتن  
 رو بهر دقت غراف چین در دوزخ کاش چون بهر نقبین  
 کز پچی تارن سبیل غر را آور که تخت پیش نه  
 جاکند و یان عرق چینه فتنه شرا تر سبیل چین با چینه

بدا بکار



بدست زلفان معارض زده بدو گوناگونش چین چین در دود  
 بکشد زلفان سبزه چین چین در دود بنار زرد چینش  
 ابرو شرجین کان گوگریم بهرام بدو درین کیشو تمام  
 نقاش قدرت در چین چین بخت بین در شوق عاشق پرگشت  
 آهه تا رانم با چادر دله چنان نشسته شده  
 اتم دج با قوت برن جگر دهن نیز نیز جسته و شکو  
 بطور نازکی دقت عبادت معریفه و غارت  
 شود زلفان در دود جود کور نور تمام کردن خاور  
 گردن حرا چون خیار کز دین دبا حال تنی زرد  
 همان شکسته کفیه پیرکان با خوشه زرد به خان  
 هر چه جود و جم و دین بهم بین سبزه سینه دخالو کم  
 بالا چون نام نوزل غر برینه شوق و حصول صنوبر  
 چرخ چرخ کینه دایم نکلزار باده منزه شوق ضعیف ایدار

هر آیدال کراش آهنگ زلفه سبزه سبزه بر بط خیز جنت  
 نوان بغزه شوق خدامان شراب منزه شوق خدامان  
 شوق منزه شوق خدامان شوق منزه شوق خدامان  
 سرینا وین با لیت بوم زر خادش بر دود نازا کشته  
 سراسیمه در بیدار به خواب دات کز ان چین بکشد  
 دات دایه دات بیدار به خواب بر دود بیدار به خواب  
 دایه شوق آرد و بغزه شوق دایه شوق آرد و بغزه شوق  
 داتش سر دایه نازا در دم رفیق رنس دله هم در دم  
 سر دایه شوق دایه نازا در دم رفیق رنس دله هم در دم  
 عالم خردن شوق شوق شوق شوق شوق شوق شوق شوق  
 ناله جود دایه شوق شوق شوق شوق شوق شوق شوق شوق

دانش از نازار نورینا بزم ملک و لکج کوکبش هم  
 باجش نازده خادوین سپاس آوردن پرستارین  
 جوایز خرامان نازارچین برسه ناهش کس ندین  
 خاقان ایشردات لزام تیرام غویشین درشت خیرام  
 دایه نراون بر حریف دار نگام عظیم پریم بر دسار  
 واکفت نمانک دشت نازین بنات عجوب چنان آفرین  
 چونکه بار دستور آمان بخادم منشد خافت زانادام  
 بطار عزیز صم ماور نذل خادستین زود برت بطل  
 کوش بر لب ز کیزان چین بر خاد غیر میشه ممکن  
 خواجه خراجون آهرا تار چیر کیزان لول بکزار  
 چندر و نکزار بهر نرشت آخرش بش بر پا برشت  
 دین

خرامان دانش دایه مایه دار فردا صدقم برود باز دار  
 نشاند با هر تباران دهر بستانه بهشت دانه مسو زده  
 بودند دایه صوت خرامان ابا زاده بیت تجاللا  
 دایه صحرزد هر که نقش بار فقر زگار آما پرشت  
 کیلان نیاز جگر تباران سخما جال نازار خاقان  
 هر کس پرورش کرد ناری در ابر داج به قرار ی  
 بهر زرش صورت نازار دهر فرادین خرافه طاهر  
 چیرض مطر زیار طهار دانش دشت خادور بار  
 سکه ایه زان دایه کهن سال خاد خرامان آکورد نیل  
 سخما شربت تبار سرور لکار شمعین به قرص خور  
 جوان و برک است تمام مدد و تر تبه ذال سام  
 زاناش نین پس شوره تباری کوناش مروتش چون ندرای



یقین به جوش عالم زان  
 قدم بر یار و چین نهادن  
 خوان جواهر نیل زمین  
 عرض کرد بخت خوان چین  
 بردت به لاله در بار ب  
 انتظار گفت تشریف  
 خوان بنار لاله خوانش کرد  
 در ساعت بنار دایه طلب کرد  
 داتش از دایه این خوان کین  
 ما چین به حسن هم دلا چین  
 تعبیر خواهم ایرود دیا را  
 غوغا هر ای به آماجش را  
 چه گو آودت که بیم کیست  
 به دیارن خادمن راستن  
 دایه لاله شریف غبرین  
 به شربلا دست نازار دایه چین  
 اور و نقش نرم برین و بازار  
 نام نام بشربا بهر شجار  
 تا شیم به گمان گوهرزدش  
 جوان نازار بر عقل و ارشی  
 رنابا طیار تمام طیار  
 کوناش مر و نو چون شیرازی  
 خطش نیاوان صاحب دایه  
 بلا شربا هر نعل س دایه

دیدن را کش گفتن بش  
 است به در برین گرفتار  
 نقش شجره او تبارین  
 فر فرادین تبارم دین  
 نظر حسنش کردیکت او سرد  
 هر چه چو در کدش کرد  
 خوانش به کد در زار و خون  
 داتش به نازار خاقان  
 چرخند مطر دایه نام زار  
 داتش به نازار خاقان  
 سمن زانام خورشید چکان  
 جهان دین برانجار ن  
 به اعتبار بهت دین  
 به پیش کانون بزرگ دین  
 داتش از دایه شیرین ز جریان  
 سطرش کرد نازار خاقان  
 دایه لاله شریف غبرین  
 کز دایه لاله شریف غبرین  
 نام نام بشربا بهر شجار  
 بهر سراف صوب به چین  
 رین خوان دین چینی و سن  
 چمن چون خادوس خلد برین  
 دایه لاله شریف غبرین

ارم جارجین جاکیش بشه  
 خورسید خاور آمان جشکار  
 گلد و پاش تمام ش چین  
 داتش بهروز کین برادر  
 بهروز و اجواب خورسید خاور  
 سقافه درز جاکیش بشه  
 بلجی درت وایان دهر  
 و درجی کور من کرم نثار  
 دات خاست کراختفت کلیم  
 بل هر دقت بود صبر بار سبو  
 سحر فراشت نه در اذهت  
 نرد خور بحکم یکنار لاکان  
 خور امان سئون و نیار زرتکار  
 دیش کرد کلک و مغرب نمایان  
 خور امان سئون و نیار زرتکار

همه را

هرز و پاش خور زمین  
 رتبا چون ذر قدرت سازنا  
 آفر کردنجی بهروز سرور  
 هر یک دشت قبا رتبا رشت  
 با ستار خاص تجاران دهر  
 گرتن چرخ هم گوشه کنار  
 ناگاه بیدایشتین رستاقیر  
 شوله همیش چوین برق لامه  
 چرخ چرخ کین زلفان غبرین  
 هر یک بنغمه سازان دلکش  
 صدای زردیم چنک جوقانه  
 میدان به برکت بیت خایه فرزند  
 دیش و بالاش دیار کار جیت  
 دیش چرخ تجاران خیر رازنا  
 قبا رتبا ده خطا که نور  
 لوان پر سر شیدار شوق شنگ  
 شمی بادش میدان اخگر  
 پر نثار دیر دار دلداد  
 بر آمان نقصر ماه صرا ویز  
 میدان به در و در یوم اقیامه  
 برانه ماچا خزان جیت  
 شندن پر رتبا مهرش  
 سق مهر نام شیدار زلفانه  
 جوشه ساز شیدار شوق شنگ



خاورمان چون دست بسته برده دست ملک بخت  
 (دفتن خرامان به تجارتخانه شید خاور و خفایا)  
 (شدن خرامان به تجارتخانه شید)  
 بعد از آنکه یاد بگیرد ز ناسپین بیکان غور شب و بیدار  
 نگار و بزرگوار و خورشید خاور اثر وانه حرکت جدل کرد گذار



درست گرفتار شیرین بلاش به عاشق چرب در گنج اهلش به  
 جدل شعله عشق از کله اثر طاقت بر نماند نه ترقی و نه  
 کیش آه سرد پر دین یاد دایش طلب که ماه دل آزار  
 دلی بجز

دانش از دایه ناز از دردم بیاد بداد نهاده سر دم  
 از دست نرگس بر به نجات و آید کینا ماه صبر از در  
 پانصد از نش بر اسر ملک و آوا دولت کشت بو باغ روح افزا  
 باور جز نیست که هر چه بادرش و آید خزان خیزد از شش  
 دایه همت در دست ناز از دلدار یاد و بیاد بخت خاور دیار  
 دانش از نجات خرامان شاه از دست نرگس بریت کینا  
 حکمش بر جفا آب و نش بسته به دست جان مهرش  
 سحر بود سیر کلاه در دهر باور جز نیست مطهر جواهر  
 بزرگ شید خاور نرگس ستا صلوات برین محمد و انا  
 بس جاکه دست نگار بخت بالاش نرگس بیایه بخت  
 دانش از بیدار کینا برادر بهر بدایه دانه سیم و زر سنا  
 بهر از سوره دانه کوان بار بخش بدایه بزرگ حیدر سلا

دایه بدست در روز به راه یاد بیا بر سر خوانان شاه  
 بود بجزه صاف غنبرین هر دزدان پیش از کلاه برین  
 خورشید و اجواب کیم غایت صد چون خوانان کرد رات بر  
 دلت با کیم جدید تون کین من شهنشکر بار تون  
 به پیش کیم نیت بر رخ صی شیر حق پست حق شناسی  
 به از رفیق تاراز در دم رفیق برنس یاد علم در دم  
 فراموش فرما و افرامان شاه بیان برین باغ روح افزا  
 صلا تر جیش برین یاد در فراز خاقان کیستور  
 هر دزدان به شتر زاده خاور سوکدم نبات بنیان بر سر  
 هر تا که هر دزد سر بطن پیر دست خشت کایش زان  
 بز به تون بزرگان دین هیچ بر دست بز خاقان چین  
 بدم عیش و نوش و لوازمین ز جاکه عیش و دست به زینین  
 به جیش خوانان نازار چین دایم بر غش هر نمینین  
 بون

بشون به تون تجار دهر بزانه فروخت دایه سیم و زر  
 دالتش هر دزد خورشید خاور بکینت قسم اسیر یاد  
 تانیت جیم هر دزدان در تنها بشون بیابان بار  
 به جیش هر دزد دین دهر کدو بر هر دزدان کدو هر دم  
 هر دزدان دست هر کیم غایت هزار چون من سر کرد رات بر  
 جوشم تا محرابه کارین به هر کیم سر دلدان به  
 صحرای را جنوب عهد با ن <sup>چرا (دفع خورشید خاور بیابان خوانان)</sup> برد و نادر باغ مطهر خوانان  
 خورشید خاور هر دزدان خط لوان بر سر باغ مطهر خوانان  
 به چند مطهر تحفه زر نگاه برون بولکان الاکون بار  
 یا قوت و العاسر مردار بگیرد بعد بهشت کار نام بوم زرد  
 بدان با بر باغ نازار کیستور کون قاتل روح افزا دهر  
 سفید خیابان سر کین با وج ششور باد ام هر دزدان چون ج

خون



بنابر جان شکفتن گل  
 نذران نشخ سول یار  
 آوج تواران ما مفر دا  
 نوتر خیابان کمر نزار رنگ  
 کمر زکس بدو شرفا برست  
 سبب شوال نیرین خفا داد  
 بمر گل نوتر شمع داران  
 مات آفرین غل کس نزاره  
 آوان جابر نوتر تواران  
 هر شخ سوز نغمه طویل  
 لک کور قمریان به دیار بار  
 طارن و جطر دین کردن  
 کس دصف و شانش ناکو  
 جو برادر اند نو ببل  
 کشت با کمر بر زمران نزار  
 بخش بر نخت اصغر دا  
 هفت کمر هر کجا چون غل نزار  
 شقایق کون نیرین بست  
 ریح کردن با کمر بر از  
 شو غم سنجو نزاره  
 بر ز نزاره بره بادو  
 چون اهرن عاشق برادران  
 نغمه شکر خال و شکران  
 رود در دین نغمه نزار  
 نغمه کلا کلا نزار  
 نغمه نام بار و سرور  
 نغمه

نین قریش فرورس  
 نشتن نذر نخت کتار نمانه  
 صدای فریاد هم نزاره  
 طاف بر شمشیر به سلا  
 کینزن بر قصه نزاره  
 جهان در شمشیر بین نزاره



ریزا شک و ناز کیش آه سرو  
 پیل دایود یار و نزاره  
 ریزا شک و ناز کیش آه سرو  
 پیل دایود یار و نزاره

خاصه گزینان رونیا بخت  
سجده ادب بر نردی تحت  
هر دم خرامان صول سیه دار  
بزم باده ناب در دگر بطل  
عرض کردش بهر ناز خاقان  
بظر کرده دیت تباران  
خیزانجا رویش چون طاق  
شماره طلا اهر کور دست  
بصد تارک منبر گزینان  
بغرم دیدار بار غزینان  
دات باران مطا بزم چین  
باده که قاهر این بریت  
دایه برنا کلین نزار در  
دات استخوان صاحبم دند  
همو نزار دپا بخت و کلین  
بشیم دپا بهر خرامان چین  
هر دزد لا رخرشیه خاور  
لوا پر بزم نازار کیشور  
هر دزد دات نورشیه کایم خدایت  
بهرشت نظر دپا سودا بو  
اگر باده بو با نزارت  
نزارانو یار غبارت  
اگر بزانو مشکل بسو کاره  
هر دزد دات برش خاور دبار  
خورشید اجواب دایم برادر  
بگرت بوسه نندن هر سر  
هر دزد

هر دقت برین حال دهر  
که بکل ویم میوم با خبر  
یادان دپا سخت خواندین  
سدم دپوش در بکلین  
علیک اجاب نازار کیشور  
دات استخوان صاحبم دند  
دشتران نجر بکلار چین  
بشکش بریت چین بزم چین  
بهر دزد اجواب داتش ارنگار  
توفیق حق کنایه کردگار  
تا دنیا دینان هر دزد بکلایت  
دایم هر شیه نازاریت بو  
بر دزد نازوه نازار خاقان  
جاکه نشاند پریه تباران  
نشتن کلین بر دین لار  
هر دزد خرامان آما بکفتار  
بر استخوان کایم نزمین  
اینه چند دقت شهر چین  
بهر دزد اجواب داتش نزمین  
بیک این قست آوردن چین  
اصلان تجا رخلین نزمین  
سلاش هر دزد صاحب کلین  
داتش شت خورشیه نزمین  
شان طرزان هر دزدش



بدم قمر ناز نازار خطه  
 آه سوراخ قمر ناز کوش  
 بهر زادت صدمه چیدون  
 خزان و ات جطور را به چید  
 بهر زادت خورشید نازده خاد  
 دیو ناکش غلط کرد سخاک  
 قمر ناز دور و به شهر خطه  
 دیش خبر بهر دزدان نجاری  
 جو یار شکار بر دین بار  
 سکه ای شفت ناز کیشور  
 سکه کلر شد برد ادب تو را  
 زان شکر خورشید مکه خاد  
 رفیقش بهر دشت و مردن  
 استغفار

استغفه عشق دزد و محکمین  
 دزد که نه در سجاده  
 هر دیش نشوق دیدارش سبتن  
 بر دین نازده و است به سجرات  
 غم آرد آن مطهر لکارت  
 نازار خاقان مطهر کرد جدا  
 خورشید خاد و داتش بظاهر  
 جو هر جیش کیم دات بر  
 اگر لطفش بود نازار کیشور  
 کردیش با دین بایزات بر  
 سکه ای شفت لکارت برست

تبارش بر نازار چین  
 بهمن کیان دانم بیم دزد  
 کمر بکده ص بر سرین سبتن  
 و اچ سلطان کردین با دران  
 نیان و بهر سخت شد بر شخ نکند  
 داتش بخورشید بواجه بها  
 بایزات بود دات جو هر  
 جو هر دیش بر کده رات بر  
 هم فراوان دانم بیم دزد  
 کیم نم بر کوه غره و نازت بر  
 چانه با ده ناب ارا داجه است





اصد شکر بار هم نازار نه عبت هر این جفا کار نه  
 دهر او خاصن سیر و جگت نه مغرور در پیش دل و سنگ نه  
 راستن که نازار خاقان چنی نین قرینت چه نازنین  
 بله تجار غریبش رن جی ادا و لکان به فخر گارن  
 اور و پنا حق به دیم دل این صبح آه سرد بریم کشتن  
 دل غریب چون پره لکن غریب بجان خیال لکن  
 اسن به قوس ناز خاقان بر سر آه شام غریبان  
 طمان جبین خدش بر باز دانتی اسرایه کو تا کره راز  
 تا بر به پاک به بر دامنو عاشق به دین و دسوانو  
 بر عشق نیش بنام دهر تا عاشق نراش به دین و دسوانو  
 هر که دهر بنو جفا کار عاشق به دینش که بر خردار  
 تا که ناز جفا مریش غار که بل بریش به کفتر

راهن

راستن بر شفق دین ک چون بلبل قحج ویدار لکن  
 تا کنش بر جفا روزگار که لکش بدو بجزا ر  
 ایست برای نازار کیش ر حق خرم طبع کرد و بر  
 جرمی جدت سالت نا کشت آه سرد محبوب دانا  
 باده به رخ ر غریشید خاد حرام بودند نازار کیشور  
 کیزان بغرب ناله مرستیاد ادم سوزان ساز پر دلدار  
 ارشاد محمد به نالا چه درد راز اسکن نازار کشت آه سرد  
 صبح محمد خیزا نازار کیشور سر بر دهر غریشید خاد  
 خبر کیزان روایت بین بنار خیزاد آخیز کرد ناله روزگار  
 خزان نزار چنان خوش مجلس نزع بخش به یاد لکش  
 دانت بکیزان زلفان غریب پیدار نیدن به کین برین  
 (بیتار شد خزان از جبین خورشید خاد و لاله نشتن شرف ناز)

(بیتار یار یعنی خزانده)

اید دات خزان بصحی کلزار زار زار کردا چه جران یار  
 دات بکیزان نازار دات قمر دات بریم بادرات  
 دردم کیزان خازاده دیش قلم دان خاص دانه دیش  
 قلم کرات برت خزان دیش اولسم دات چنان آفرین  
 دویم شرح شوق معنون نامه نامه بر معنون عبرت نامه  
 زبیب غریب نزار دیکون غمزه جران کاروانسرا چین  
 ارایع عکین سخن گرفتار بخورده بخواب نه جران یار  
 از زار دغان نایت بکین ارسته دهرش فضا بکین  
 دیوانه به هوش در مغاری نام اذیت کرد هر گرفتاری  
 درجه نصبت به شوق یار عین بر تر ابرو و تجار  
 مرد عربی و اهر تجارین سستی را کردت بنیادین  
 اگر عربی را اهر شاری اگر شزاده اگر غفاری  
 جاگدله

جاگ تان دین هم کلمه تازه بر کیش با و جاده ان  
 است خرامان نازار چینم کج بکین تجار دنام نشینم  
 حرف بر باعث عروبت در نه دواتم بدین قنارت  
 غریب حق دایه نازار دین همار در سر چنت نیادین  
 قلم نراون تازه جوانی در نه سر مغرور احوال نراغی  
 اجمار تو م بخش بتار نفیلم هنر احوال کینا نه بریم ما  
 چند شهر یار پارسین نیست عید تجار زبان جاگد دیت ما  
 در نه بجهود سر دوش ستار نایم دهر اسرار سر دتجار ما  
 چه خا و غفلت کردت بیدار عین و عبرت از خلق بازار ما  
 زنجو خاطر جودانه سر دم حقیم بدست معونت کردم  
 دانا نش معنون بزار یوگار داتش بهر بر پرشار



جدم ابرو را به شجارت به / امن نشستی از توشت به  
 حرفه زاجر جوان تبه / برون امید چه بجز آن یار  
 هر تاسه در به مهر باغی / آمان و ایست ویت زان  
 و خیمه دانه ز نهادر صد زان / بهر دلد از جوان تبه  
 رای نامه سندر و آید بچین / یا وایا بهر شرف خادر زمین  
 نامش و ابرت خورشید خادر / وانش کیست ناز از کیشور  
 خورشید کج زانش کرد / کیست ندون اینان سرود  
 نامه خوش سخن فرمان چین / مالا ندیده بهر لطفین  
 موات از نامه دینو دینامین / چون کار و انتر آباد بهاس  
 صد شکم نبات انده داور / بیم ناز نامه ناز از کیشور  
 ای نامه تو به دینو دینامین / به دشمن سرور هر چه چشمت

ای نامه تو به ناز از کیشور / به دشمن سرور خورشید خادر  
 ای نامه تو به در نور ویدم / یا وایا بهر دلد و رستم  
 ای دانش نامه و اناسر اسر / بجای ابرت بهر دلد سرود  
 بهر ز نامش سندر و آید نامه یار / وانش از خورشید خادر زمین  
 نویسه جواب ناز از کیشور / درو نامش وانش جان کرد  
 خورشید و جواب بر بار گیاغی / من بهر زمین سادیت زان  
 بهر گردون خورشید خادر / نویسه جواب ناز از کیشور  
 بهر به ایان فرمان چین / بهر به قبلم او شرف سیرین  
 بهر دلد لار کرد بهرست / نویسه جواب کج سرست  
 سر نامش با و طلا ازین کرد / اول اسم از شکل کج کرد  
 هم شرح شوق و ادا بطلب / نویسه جواب شرفین نقب  
 ناست بهر دلد بهرین کیناه / چون ریزه آلاس هر کج کرد

کاهر راجه بر نشاند <sup>۸۱</sup> کاهر مدی هم صد تیره تان  
 ترانم اوروقین قارتی به هم صحران ز جبر کاست به  
 هر کسی که نازار خاقان جنبین دیشرفه عام دوسر زمین  
 با هر کسی ناس خزان میو به پروا به رحم به امان میو  
 ارصد که رفا شرح نسلی عیبت هر ایدن دل به یکی  
 به پروا به قتل ناسن کوشی دایم بر جنت ناسن جوشی  
 این سینه خاص سینه می بین فانون خواجه غصه می بین  
 در دم دایم بیت نصابت یکیم صحران راجه چون روح دایم  
 اگر دفا من نازار دهر هر کلیه دارون اسنجه دهر  
 راستن تجارم کرم تجارن به قربن جهم کشت نه یارن  
 اول چشم دایم داند ماغت بر نزارم بر شیم بیافت  
 ایست طلب بر سر مهانه بر تاسن سرزم خاقان  
 ایست

ایست طلب کاهر بر مهانه <sup>۸۲</sup> نوار دایم نجات شریف نانه  
 مکرمان نبر جبر کاهر تان یاقیت دارونان جش تان  
 دایم غریبیم نازار خاقان بو بگریز قدر فربان  
 فرمودت بر شو نشود نازار در نه راجه چون بکشت بار  
 این با جش نازار کیشور به پهلوی چنر کینه کمتر  
 حق بر تو نازار خاقان بمن راجه بر شو جگهان  
 عیبت بر تو نازار خاقان بمن راجه به ناسن  
 اوس دایم بر کین سیرن جواد زمین آمان بر جبین  
 قسم بر زلفان بر سر کین چنیت بدست کلاف بر عینیت  
 با بر دهر کمان قدرت کشیدت بر کوسنی خال دینه بریدیت  
 بر گران کلفام بر جهات بر شرف خالان فرود خات  
 بو جاسر ننگدان بر نجان نازا بر کوان ضعیف بر بگره



برگردن صف با درخت <sup>۸۲</sup> در ترک اندام بر تانت  
 بسکت رخ نازار جنت درج با قوت صبر جنت  
 این گشت رو کند خوش خیمت بود حق سپهر بدست  
 اگر خوردم کیم خدایت به ناز چون من برگردانست  
 نامش نام گوید بهر ذر سرور بهر دشت خورشید خاور  
 خورشید خاور و انار انار سر بهر دشت که بهر انوار  
 و آتش با درگاه سلطان فرادین به ناز ناز خاقان  
 قهر جواهر و ادبایه یار دست خط هر گشت لولج خوار  
 فرما باده خورشید خاور عرض سحر هم به ناز  
 راستن خوان نازار جنت بالا ناز نام زلف عنبرین  
 نین فریش جبر تا ماهی برگردان نام مجرب شاه  
 بهر هم خیر خداش نال بود و بهر او خاص مراد حاصل بود  
 خیر غریبان غریب ناز بود گشت دایم میلش در گنج سار بود  
 دایم است

دایم دات پیش از شهر <sup>۸۳</sup> غیبه میلش با جفا کار  
 دلت با نطفش من جنت بهر دلت درسی را چو نیست  
 اید و آواز کرد و باغ دلم بهر دایم با دوس نازار کیشور  
 نامش برادر کردش ز در دست ستایش با ناز کار دست  
 نکش نامش کرد نازار خاقان کیم نه رون بید مناسن  
 سران و آناه ناز عنبرین و آتش دایم از رخ سیرین  
 دایم بزرگ عظیم است من عزت دایم چو کوه همان  
 معجز نامش الکر زادن قدم برید بهر بچین نهادن  
 (جلال الله شمس المصطفی) ناز که خورشید خاور من بود بهر از کین شهر جنت بود  
 معجز در دلت بجم آماجوش دیش کرد تجار جوار فرزندش  
 صلاح تر جیش از ناز جان بهر باور و پر مهره ناز

اور و بنا حق ایجا و اتم پیش  
 غدر و تقصیر است در از انم لیش  
 کله و پشمن گشت ایجا بان  
 بد و نمانع است فتنه جان  
 و ایگفت شکار و ان از نین  
 با شکر و لاد است نادران چین  
 آورد و اتر و چن مط عن  
 هر چه اخاتن بهر عا طن  
 خزان بناز بکیزان پین  
 نازک و لالات خاطر عزیزان  
 فردا تجا رس مها نمان  
 بنم می زشت جانان مان  
 و اجه باغبان مرغ افزا  
 بهر صف خاصه پتر حله  
 آوان جاد و کن زور واران  
 چون هر دیر و عاشق هران  
 بخش بر چون کافر و برادر  
 خطان بود و بان فرس هر داء  
 برن بطوطان و کور و زین  
 ط و س و جطر و دین پرین  
 سر سبز و در چین و زور و تار  
 بنا و باغدا و گیلان بناز  
 نوا پشور کرده و بکلزار  
 بهار افغان و بل و سیقار

درین

قریش نین جدر و تانا می  
 دیا و و بان طهر و شای  
 تحت زرد نگار و اهرن  
 پیران بریم نقصر و اهرن  
 برادر و گم و کیزان من  
 نازک و نمانع است فتنه جان  
 زبانه و دین و هر یک بر گ  
 پورستان و هر یک مط و نکل  
 هر یک بسته و لک و کین برادر  
 عطرش بخش بر و بانی و مودا  
 مجلس و برکت و غیر و ششم به  
 عطرش رخ بخش زور و چین  
 مطرب و بخش و بنا و زور  
 رقا و برقص و نکل و ناز و  
 و قریب و کن و زور و سیقار  
 لکش و نیش و نکل و تجار  
 قلد و سیقار و برکت و باغ  
 و برکت و لاد و قاز و سیقار  
 و زان و نین و نص و کلزار  
 نوا قازش و بکلزار و نکل  
 سح و اهر و جام و ناه و کار و  
 بشنوده و عیب و نکل و لار و  
 بهر و عیش و نکل و نکل و سیقار



۸۶  
 کاش سفارش کارس زین<sup>۸۶</sup> او شو تا صحر نازار خاقان  
 سحر که غرض سید فتن کن کن هر زبانه خاد نازار کشور  
 جبریزان لوا سحر م جلا داعیه مقتضای تمام  
 پرست و بلا سر طار کربین هفت اقلیم اعدا جواهر کتب  
 تزیین و برین نازار کشور با هر بند لال جقه جواهر  
 تنه لگو شاران جواهر کتب دایره ویش سید ترقی شکوه  
 دایره ویش غنبره طلا چون شعاع خورشید در درخشان  
 منادین جقه غنبرین چون جواهر نازار اقلیم  
 تنه جواهر تا بخوش فتن شد بخت جقه قاف تا قاف  
 بخت طار خاص که دارد چه شو فریاد نام بخوار و ده  
 لواشت و بنا تحت جواهر مدد و ش جهر چون شعله آتش  
 دایره طار که بعد اتمام دایره اید بر مقهور تمام  
 کله دارا

کله دارا بشو تا دشت<sup>۸۷</sup> باور بکلزار او مرد سنجار  
 زار فر میر بر بهما غم بخت طعام چه سفره فراغ  
 او و بناحتی غریب شان جرم رنجان او مرد مهمان  
 دایره ویش بر د لوا پر چین یاد و بخت شاد و دین  
 دایره ویش ارجان هر زنده با طبع کار تون خراش شاه  
 او و ترهان نازار چین با جوش که غریب اسرارین  
 با اسرار زنده زنده هزار جدت در زنده افکار  
 خرامان نازار خاقان چین دایره ویش هر که کین  
 غیر زلالان غزالان چین عرق قاتان سیمین غنبرین  
 گدازت هر شش با ده شربان دایره ویش هم جگر و بابت  
 دایره ویش قیان چین تر غنبرین بنام ویش دین شش زار  
 سوار و دایره ویش بیت بد کلک سوار که دایره ویش بد

سر دست زمان خوشی خوار  
 هر دزدان خوشی کین برادر  
 به پیش نیشی بر ریزه و پا  
 تو شطرنج کین خزان شاه  
 جیش ز آتش خزان چین  
 بشود با برادر و بر چین  
 خورشید خوار کین آه سرد  
 داشت و نه دزد کین زاده میگرد  
 هر شکل قایم و غم بین بار  
 اول هر تو حرم و صحر بار  
 صبر بر یک ستن پرده ها غ  
 بر تناش بر زم خاق غ  
 هر دزدان خورشید آتش خوار  
 هیچ شکل بین حیات بود  
 خورشید خوار هر دزد سرد  
 سی چون رانند کار دارد  
 من بشم دیرم روح افزا دیر  
 تو با زدن چه نا کار و اشرار  
 دات بشود بر زم خزان چین  
 پنا بر بذات جهان آفرین  
 بر کردت بام ز نهار صندل  
 وقت میا در جلد او نازار  
 مشرب با رخت بکمر گد  
 موی جز جلال شیدا رخ گد  
 هر دزدان خورشید خوار  
 هر دزدان خورشید خوار

افشار دیت جدت در مدر  
 خورشید دیت هر دزد لا سرد  
 خورشیدان ناز کیشور  
 مشکل من تمام ارس غم خور  
 صبر بر و غم و شوخ شکوده  
 نشن ز در تحت بنار گد  
 حق بر رفتار دیر ستره  
 بونج دلار می بر ستره  
 مجلس بوند سز چکوه  
 رقاص و رقص زره ز گد  
 بول بول نالان جنه قران  
 چون طامس است بیا کران  
 مشر عشق ناز مر کجا ر بو  
 که عاشق جدیش خبر دارد  
 هر دزدان خورشید کین خوار  
 بشود خاوند گمکدارت بو  
 هر دزدان خورشید خوار  
 بر شاد باش مطر تمام ز  
 برادر به خوشی است سنا  
 دنیا ز راه به باغ روح افزا  
 هر دزدان خورشید خوار  
 هر دزدان خورشید خوار  
 دما کین اعرش گمکدارت بو



کیش آه سرد بر آه جبار خیر او دایان یاد ابلکار  
 پیای ز فرخش خورشید خاور و آتش از دایه نازار کیشور  
 بشود با رخت ناز افغان بر آید دهن غریب آمان  
 اگر رخت به برت نخت <sup>ن</sup> بر آید جواب زرد شفت  
<sup>ن</sup> داخل شد خورشید و در بهر حال باغ زرقار خال چیت  
 دایه به نعل رود آورد نراه یاد او به رخت خال شاه  
 و آتش از نازار غم اوست آماه خواهر بزرگان او تیار آما  
 مددان انتظار بگلزار ده آید در بطف شکر بارده  
 خرامان باز دات کیزان هر یک خواجه گلزارش بیزان  
 به گل پدید از سر دهن کن نثار به باش حور جان کن  
 سطر بزاران از سحرگاه کز شمشیر بجز سحرگاه  
 رتبه صفا جلد شید از این بر تفت باز بفرز مکن  
 ساقه بعد ناز و یار بر دست مراد به ناز تبار کردست  
 خورده

خورشید آوردن نشن زرد شفت نظر دست و برتن فرخش نقش  
 جگر باده ناب بدر به نجر تاج صحر بر شرف سردیار  
 کیزان جودم خواجه جابر کز زرافش خورشید خاور  
 چه خورشید به بزم می نشت کیزان هنر بر بوت مهرش



صدار سطور از چنگ چقا رقص مهرش شید از نمانه  
 صد از نو بهم سازان و لکش مژده شش پر نثار مهرش

شمع بر آینه عیش و ناز / مرقع بنام هم آید ساز  
 هر دو بهریند چنانکه / نوسر عرق چنین جواب دهان  
 جاش و ابرست خورشید خور / دانتش بوسه نشن دهر  
 خورشید جاش ستان / گشت بر داک طغرا و انا  
 داده به رخ بر دزلار / بنت حرام به خورشید خور  
 سجده بنام گشت آه سر / دست و ابرسمال دفع عطش کرد  
 خزان بنام دانتش نشت بو / رنج را که چنین فرارشت بو  
 کیزان نزار بر سیف / صد دشت نشت بر زبانه سکار  
 شمشیر و بن تحت خزان / جاش و ابرست نازار خاقان  
 جاش ستان شمشیر / دانتش خاک بار خنجر وطن  
 جواب داده خورشید خور / گیاهن نشت اسرار دیار  
 عرض نموده تا و طرا ابرار / خزان بنام دانتش اسرار

دانتش

دانتش بوسه نشن بنام سر / راز در دست برین گریه کرد  
 برانم شجره کام سر زین / بهی را گین شد چینی  
 اصلت تجارت یام نریاری / شهادت به خوش کامین دیاری  
 خورشید و جواب نزار گیشور / دانتش شهادت ملک خور  
 نامم خورشید اسرار جمین / به تو در اتمام پرست رحمت  
 رفیقم بهر دشت خورشید جمین / صاحب تیغ و تخت ملک و گین  
 خزان شفت عشق زیاد / خواب میره درین هم دیار  
 دانتش اسرار شمشیر خور / پندارت به دلکشت چنین  
 هر برادر به نزار گیشور / دانتش بخورشید شهادت خور  
 تشریف بر دانتش زار / ناگیان برین زار کم نزار  
 زانام آورد به بیجا و نام / موبو بر سر تقصیر اتم



خورشید خاور بر بزار و با دشت خزان از حرم لقا  
 هر چه بجا دات من خدایان سرد مال این طغیان را تن  
 به پیش که نازار خاقان چنین نیت قربت به ناز منی  
 لوانت و بانخت زر نگار چون آدات دانت به دینار  
 مراش آخر آدام بریا مرادم جلد غریزان و دیا  
 خزان بنار دشت بخورشید با نیدانت به اسرار زید  
 لکرک من جیاده ستم این نیا دایم نور ستم  
 خزان بنار دشت بخورشید من ملک مکن بجای ریشیت  
 خورشید خاور دات بخران سر شتم به اسرار سیدان  
 سق چند جام بجه نازده رفعت بزرگ نازده  
 در بیا این به جام می فتنه شرا ثوب آدات دایم  
 زره جفته نه گونا و سوز ساز روح در بنان ماما به دواز  
 به

به که جزا دات با بودیم بر بنو بنو بر بزار و با  
 بنیادان بنو نور ستم بلا بیاد مال بون کسم  
 ادش و مجلس خورشید خاور آما به یادش به دین سوز  
 کشت آه سرگردا بزار بقه کی نیش اسرار بوار  
 خزان دانت اسرار گین شین به پیش مرابت گونا بیز  
 بواج پنم گیانم فداست بر خزان سرگرد اسرار گونا بیز  
 جایش داده خورشید خاور گفتن و یادم به دین سوز  
 من جزو پیش نوشن که یاد به دین فرار شستن  
 به پیش هر رفیق با رفیق بزرگ حق شناسن  
 رفیق چو لکره را که چنین ناسف ناسر از دنیا دینم  
 سیاه چون روانه بزرگای داور اونه کار دینار من به سخت

کیانم خاست بر آید بنادان  
تقدیر است پریم باور است  
هرتا بنویسم یک نوم بش  
هزار جا خالی بهر دس لار  
خرمان بخردینه شش ز  
قلدان آرد وجه با هم احمد  
خورشید خاور قلم کت برست  
بس جگه دست نگاه برست  
و هر اسم ذات بینا لکھان  
فرد فریاد بر عظیم سبحان  
نویس غریب کار خاثر چین  
خدا نیست دشت خاور چین  
خورشید که گوشت خاست  
خدا نزدیک به قیامت بود  
چچی جوش هر خطن در د  
عهد قمر ناز بی ناوردی  
و در در جنت نازار کیشور  
بیت و نام نشین تجار دهر  
امن در سیم روح رود نم  
ارام گیت قضات نه گینم  
من جوش نوش عیش داده  
بر درخت نازک هر بار ده  
خدا کین است خاور چین  
جاک خالین لکھار چین

بی آید

خبر خاثر نازار خاقان  
تور عرق چین جلد زین  
زرد جفا نکره سرزد ز  
سهم نام بعد عیش ناز  
نوجا که غریب یار بود  
خبر تاجان کار و اسرار  
اگر تو بر نصبت نه گینم  
امن سر نده افت ز ما غم  
خداست بر خورشید خاور  
بر وجه تقصیر اسب کمر  
باقه دستم روح رود نم  
ارام جفا قضات یکینم  
خرمان باز دات بکیزان  
بول دول ذنان خاطر عزیزان  
نام تمام که گیت آه سرد  
ریز اشک زار بیایا سپرد  
دست کل ملحد باون بکزار  
بکینون بر بهر دس لار  
نظاره نماند خورشید خاور  
خبر دست لکھار نازار کیشور  
روانه کردن بهر دس لار  
یاد ایمن با دنا مل افکار  
بهر دس لار دانا نماند یار  
مالا نه پیش گر ازار  
تلم کت برست بهر دس لار  
ذیب جاب خورشید خاور

رشته  
لکھار  
محمد



اندر خاوند جهان آفرین  
 دهم شهرار عرشه و لکن  
 سیم دهم من شاد دلدار  
 یکایت بر اسیر شود  
 نوید دشت بود روح روانم  
 دایم عیش و شرب و لذت بود  
 قسم بجهل اقبال عدیت  
 قمر نازکیز شاد خرامن  
 اصد که در شیشه عیش زباید  
 جز خرامن خال نخه بگردد  
 به از خورشید شاد و زین  
 باد برده به جان و راز است  
 اگر بزاز مشکل بود کار

عذرت

عذرت تقصیرت به خدایان  
 عزم خورشید خاور زمینم  
 فرما بنظر هر روز سرور  
 هر چه این خدایان عین  
 و اوج یک ستن هر روز سرور  
 بهر بند لال خاص لاش بود  
 نمانش این دایه و لبر  
 دایه هر روز لاله بکوزد  
 نایار با سر سخت خدایان  
 شاد و حقه جوامع ملکیت  
 بهر بند لال بکوزد و لاش  
 جودم بکزان و بزم شاد

به من برازه جلال خدایان  
 این دعا گوشت ناز عینم  
 بهر بند لال حقه جوامع  
 بهر خفا لاش خدایان  
 و شاد و عین بکوش سرور  
 بهر بند لال شاد و لاش  
 جز بهر بند حقه جوامع  
 بهر روز با چن کار و سرور  
 نامه و لبر است ناز خدایان  
 بکاش و سرور خدایان  
 شمع کف و لب اگر بکوزد  
 و نمانش مقام بکاز و لال

مجلس فرخ بخش بگزید سازه  
آلای غزوه خاصه محبت  
تو تو دولت بنگار باز به  
بعد بخوار بیاری بیت



فرمان و پناخت زر نگار  
خوشه خاور دست و نام  
در دست نگار خاور و دیار  
خاقان خواجه ویش کیان  
ناله هر که در جرح کج رفا  
ای بکار

اما بجز از باغ روح افزا  
خواجیه بخیل اما بجز از  
دیش و پیوار خیل کاش کرد  
اکت نشت نوش باده و کین  
کیزان و برگشت پنازان  
عزای چمن خورشید خاور  
خواجه عجب سداوش که بر  
کین ز درخت جواهر نیکین  
در دم هر که بکشد خواجه ز درخت  
خاقان سیاه بر به ذوال  
امروز قصر بصدقه و قین  
دانش بفقور کره دار  
بزار احوال و مهر تقا  
و باده ب طحش دلدار  
باز بجز از جرح لاجورد  
زده چنانچه جنگ و باغ  
هر کس بر ویش سزایان  
جودت کز آن ز درخت  
ای که بر شین از مادی  
بمن و منشین خاقان چمن  
خاقان سیاه بر به ذوال  
طلب کرد وزیر خاصه نازنین  
چرخ عذیم بر بشت



بر غیر دست هر چه بر دل  
بهر خفاقت باورده نجات  
چنانچه تجارب نامرشد  
خبر خزان باورده نجات  
پس تو در ساعت صبح بیدار  
ریش بر درده باورده بدم  
چون سوار به در آب خیزد غم  
بر آفتاب راجد اخرا م  
تا آید و بیا بر رخسار  
بر آفتاب رخسار بزم و عود  
چون گریزان زانای بخت  
اما بشیر حال در اندر تخت  
تا مخرج حال بریده غم  
عرض کرد بیا بهر خزان چمن  
آوردن غم غفور سرور  
نه به قصه کار خورشید خادر  
خزان شفت گرد از ار  
و اکثر از خورشید آید و بزم  
با ذن احوال ادبش بزم  
غفور شربت بیا بخت  
سایت زانای خزان بخت  
غفور هر بند لاری چمن  
هر دهن کن ایم بکین

خبر خزان

خبر صد برادر آید بکلا  
خبر خورشید بکلا  
وقت ابراهیم شد از خزان  
ایرین بر زانای بخت  
خورشید اجابت ناز از کیشور  
خزان است بو خورشید خادر  
رسن مرده نان ایرین بزم  
چون پیش برادر گزانت ایرین  
داج بدولت اصلاح بکشم  
بریم زین کار خورشید بکشم  
بدم کین من هیچ بر حکایت  
دفعه خزان باورده خفاقت چمن  
خزان کیت جدال سرور  
خزان آید اصله بند  
تلفان دانه بند صاب بر جد  
چهار قل نوبت به دفع  
بست مال دت خزان چمن  
بیا پیش در عشت خادر زمین  
کله و خفاص پاک پر جوار  
هر ابلت بکلا نیش زور  
ش نایب امر قلمان و کند  
سجنا الوار آفاختش و کند  
کو ان نایب امر خادر دیار  
واتش بخت بو اسرار غم

خبر خزان

خواب و آتش ارکبان بشیرین / تو هم سبزه نبات چمن آفرین  
 نگهدارست بوجه دیده بدان / ببرگرت بام لرزیدن جوان  
 غرضشید خاور و بار به داب / برآمان باغ چون آذر کشتب  
 شین در ست خیر خرابا چین / و بجا بویج در دو رود در زمین  
 غرضشید خاور بر آماج کلزار / دیش که پیدایه غفور و لار  
 خیر چند عهده مکمل تیار / <sup>(خاکسوز و خورشید با غفور و کشت غفور و آتش)</sup> بهجیر بادا اوز در کلزار  
 کشت باغ سحر و بزم شیر / کن برادر در دست چکا و تیر



و آتش از غفور و خفا / کسی کیست یادیت آما  
 برادار است بر عقب / و آتش از بر بخت نازار کی شود  
 و انکار گای

اورانچین

را نگر لار غفور / ناپاک  
 عهد مان در دم در دست بشیر / آمان به غرضشید خاور و لار  
 غرضشید بکین دامن از تبار / بوجیش آن بهیر کلزار  
 سکه ای در دست خاور و دیار / نهیب داسند بر کارزار  
 یاد امید وین بشیر مست / تیر خون شاد که به بدست  
 غرا بهیت زور و رجز کارزار / لرزنا حقه بر طاقس نادر  
 بغرب بار از غرضشید خاور / هفت به عهدنا حلقه به با سر  
 با باقه مده کور و شزار / بچار و نادر بر شین نکلزار  
 باز دیش آه لار و امان چین / نازار خاقان کردش آفرین  
 پیای به جوش نهزاده بیکر / شراب لکرت غ طبر  
 طمان بعشق راتش باز / سراتش جوان بر سر از از  
 هر چند او جنگ در ستان کرد / لیکن خدات بر نهزاده بیکر  
 آخر به خاقان بوجیش کرد / دوا بر این نام شکر

نار و آتش و خوار و خوار  
 و آتش از غفور و خفا  
 و آتش از بر بخت نازار  
 و انکار گای





اما خدایان خیر گیران سرافرازان باغ اسرارین بر زبان  
 سکه ای شمر در هر روز سرور گردانده باغ خورشید خادور  
 کیش با شک بر زنده توبین قار مهیز در مرکب بر کارزار  
 دانش من بهر در وطن زینم غلام خورشید تبار چنین  
 یاد بخورشید خادورین لرزاجه شش بولان چنین  
 دانش بخورشید این دنیا به پیش من دانی بمرکت بام  
 ده هزار کوار زیاده تر نیست خدایار بهر وجهش نیست  
 خبر کاینم هلاک شرفه باور بکشت سپاس کند خواه  
 تا دقت بر سپاس بکنین بچین همان خاقان چنین  
 خورشید را چه بهر زرد بگشاید قسم اسرار یار و  
 عطوفت بی چون بیا کردگار من بخوش تو بهر روز سالار  
 به بغداد نش خادورین با بدین ز طیب سپاس چنین  
 ده هزار سپاس صد بار به نام مرد بخت خیر گذار به  
 بعون

بعون بی چون دهنی با بخت به قربن جهم ویدشت خاک  
 مدام نگاه اندازده باغ یکجا خدایان هر کم کرد چاک  
 نندن پریشان باور نادانم مردم بدارین بالا نامم  
 کیش آه سرد گردان زار مهیز در غش بر کارزار  
 بهر زرد در خورشید خدایان دیش را طبیب طغنه خاقان  
 جلاده سردار سپاس چنین کیش بید خاقان بر زرد کین  
 او در وجه سپاس کین گفت ندیش نش خادورین  
 زور آور در غش خورشید خادور سرست مدو شرفین بکنش  
 یادانید آه صده کارزار غرض بکیش خادور یار  
 ج طرف سردار سپاس بکنین آناه خورشید شادورین  
 دانش اسرار اجمه زنان کار به پیش آناه بسیر گذار  
 مر نام خاقان بریت شفقته شامان به شش نشان شرفین



خویشید خادو گشت با گشت  
 دلتش از جوان یکراد بکشد  
 قسم به ناز جهان آفرین  
 هیچ بردم نین جفا خان  
 ای دلت گشت تیغ زنده بار  
 مهیزد از خوش آمان سوار



کازار  
 کازار خورشید  
 خورشید و ماه و ستاره  
 با نیکو کاران  
 در یک خط  
 از یک

ایا هر خبر و دیر کم به  
 تمام حرا نتوزد تم به  
 اسب به صاحب نین آچین  
 کیلان بر صاحب درین  
 بغرب با هر خورشید خاد  
 جند کس است نماز به شورش  
 شکست

شکست آوردن جدم کام شکست  
 هیچ افتاد در تن جدم  
 گریزان بتاد رو کردن بشار  
 گفت و شون بشار بهر سلا  
 صد از آمان سران چین  
 نشت گردون جرج هفتون  
 دلتش دهر دز خورشید خاد  
 ابر برادر ابر صفت  
 بهر دزد جواب قضا کینم  
 تار و قیامت بزم زمانم  
 هر خبر هم آمان بکند  
 نجلان جش باین بار  
 آمان و پیش از فرمان چین  
 چنیو کیزان از آسین  
 گردن برار شین عب بن  
 اسیرین جگه نانش مانده  
 سکه پیش در خورشید خاد  
 دلت از فرمان سران  
 کینم ذلت به که زاریت  
 هر خورشید برین به فرین  
 مدار بالات بم شورشین  
 جوشید نزن کم بر همه  
 نشت زلفان بر شکست  
 ادب بر باز نعل جیش

دستمال بر آورد اسرینا سر  
 نازار خاقان کز این چری  
 در آتش بداران تخت زر نگار  
 بیت با بین در دوازه حصار  
 نیل که خاقان نیاثرشکر  
 سنجون به و نیل و بر  
 دات بخت با بهرند سرور  
 در دامن امیرش ناسحر  
 با بگردن زرد رخ دوزخ افزا  
 نیل که خاقان با در سپا  
 در عهد با تمام برار بین دوزخ  
 بیت بقدر دل بر رانگ چین  
 در دست بدت در پر دوزخ  
 نزلت بت دباوه ارغوان  
 نوازان بر نگار هوش  
 در نغمه کز ان سدا گشت  
 در سیه بر دوزخ شکوه  
 در ده دست باز فرزند خاور  
 جز خزان او شوتا سحر  
 در جوف سپهر شکسته خاقان  
 عمر گشت فریاد چین بران  
 جز نوازان نذر کار خاقان  
 تا هم پیشو حال آمان بمان  
 سکه اید شفت خاقان کیشور  
 آغیز کرد این پر شور و سر  
 کج

نیل که خاقان  
 نیاثرشکر  
 سنجون به و نیل و بر

(در بیان آمدن خاقان چیت پناخار الشوخیل رخ رشید و مجتهد)

(بکزار خاقان)

کشت بیدان سپاه جم  
 سده بجه هزار یکا بنبر کیم  
 پیش خاقان چینی کر با  
 آمان بر رخ دوزخ افزا  
 خیمه رانگ بران چین  
 بار کرد بوشت سدا بر زمین  
 خیمه فراوان هر دایم نگار  
 تمام زرد و سرخ چون لاله د بار  
 خاقان شروین تحت خیمه است  
 خورشید دوش نگار بر سر است  
 کوکبان زنج کوس ناله کرتا  
 شرنم نر بر آسپاه  
 بو کو که خاص سپاه سدا  
 خاقان چینی اما بکزار  
 یاد ابد بدار باید به ج فیل  
 سپاه سرور دوزخ در بر نیل  
 اوشوتا بر د خاقان کشور  
 خادش نکرد میراثشکر  
 خبر ایران هر یاستن به  
 دایم هرند بر قیاسن به  
 خورشید خاور بهر دوزخ سدا  
 خبر خزان نصحن کزار



تا سفیده صلب به نوبت جبار چون شیران گنج جوت  
 به روز دات خورشید خورشید بر ترقیق ذات جهان آفرین  
 انت آفاق خورشید تحت فلک کیشون بخوار بخوار ذلیل  
 خورشید خاور کینم خدایت خاقان خیر سرگردانست به  
 هر روز او با بهار نرود شتر جم به غایت خاقان کیشور  
 گره طبر و کوس کران شتر لوزنا زمین بهر تانای  
 خاقان با ابر سپیدار شک کیان شتر به جاکت خورشید خاور  
 دیس تا بتر بر زر کرد لکله بر جاکت کین غم تاشه  
 جو طرف به روز دات شیر باد آمان بر جاکت سپهر بهار  
 س که ایشتر در خورشید خاور بهر رستم زایش کرد نور  
 کله و خرد نام دانه سردار کیا و ابلق پیکاش به دیگاری  
 ۳ (آمل خورشید خاور و با بهار بهر جاکت خاقان)  
 نیاز در سر شیر به اندیش کینه گمان س زنا بکین  
 پای

یانیا بخش گران به سوار دل پر به دسوار سحر کارزار  
 کلا نخبان بیدار شکر کین خورشید دانه جوت سرخودش  
 به روز سوار بهر راج جاکت سوار به واسپ چون بر لکله  
 کین به دگر دوز با رستم داتش اسرائیل هم دین دطر  
 بهر سر و دلیران جیت به دگران سوار سوار زمین  
 خورشید خاور جولان دایر شتر مر جاده جان مر جاده بخش  
 به روز سوار کیش با کین شتر مر جاده ساق خاقان نرود شتر  
 دین به صلب سپهر بهار به کین بهم به به لکله  
 جی گران شیر شتر تمام زار بین لوان مشک  
 س که ایشتر در خاقان کراه خردن داتین آمان و سپاه  
 لوانت بهر نخت زر لکله طلب کرد و بر امیران  
 داتش ایران دزیران سن بنیان حرام به سفر دوان







چند نادران زند پسر  
بهر بزرگ بر دزد سرور  
خیزد مرغ آهن چون در بخت  
مرکب کور نیدان گشت  
سردید خزان مرز اوار  
اود جوانان نیدان کار  
خیام اوران ارواح ستان  
مکت نمودن لاجل بران  
نبرد که چینی خیزان  
نشت نکردن نیش بران  
قتل عام گریه چینی سوار  
بهر دزد لار کور به داپ  
یاد بخاقان چون از کتب  
نبرد داپ و اب بخاقان چین  
صاحب تخت قاج داند ام کلین  
بزرگ کند جویر سخند  
کیان زرد خاک سپار چند  
کیت زرد خاک بهر دزد  
دانش خاقان ارشد پیر  
بهر دزد خاک خورده خاور  
خوار شیخ خاور باید به زمین  
لوا بجزد بر دختاقان چین

بعد اتمام

بعد اتمام به دست شاه  
دیده غلام بادی در راه  
هر باب در دستش بوار  
هر شمشیر کشت خاور و بار  
سکایه شمشیر خورشید خط  
باید به اسپ دانش بر جا  
دات با یک آتش خاور  
کنند دت بوجایر با شمر  
دات بزرگ عظیم شاهر  
قد بزرگان شاهرگاه  
اسپان آورد خاقان به بار  
لوا بجزد خاف زار لهار  
شرف و بهر دزد خاور چین  
کردن تو اصنع بخاقان چین  
آوردن بط بزم می زشت  
بیاده دشت شرف خاقان  
اور و نا اوار بزم داده به  
مجلس فرخ بخش ساقه داده  
جورسته باید به مابین دیر  
خاقان چینی کیت آه سرور  
اما بکفایت دات شهرت  
قسم بکین است ده به دست

دیده غلام بادی در راه



گرم تر شدن به سحر رده به عقد و کمال به کوه رده  
 اصد که تجار جواهر ن عیش بر این باغ تجارب  
 شرف و دانش خاقان کیشور این خورشید نهاده خاور  
 به پیش بل شاه شاد خورشید بر فراز تجاربین و صیغ  
 و قمر که آمازگ در بند قمر ناز را داجه بند  
 صلصال ناک خطه گزینگار بگردار اس جگرش گزینگار  
 به پیش بل عالم نهان این تو جگر تجارب زار ن  
 سا که این شفت خاقان کیشور و آتش بخورشید نهاده خاور  
 بود بر سر تقصیر تم تا گنم مذت سخا کبا تم  
 فرزند رده خامی شرف شناس قشاسی  
 هم در زاد به هر دز سدر قج یا نفوق خاقان کیشور  
 ردم بفرمان شرف خطا بهر دز سدر رده نهاده  
 بکلی

یکست به خدمت خاصه شانه آرد به خاقان نهجه خام  
 طاهر جواهر حق زار به هر بند ال کمر و کمر  
 هم در زاد به خورشید خام قج یا نفوق خاقان کیشور  
 به پیش بل شاه شاد خورشید بر فراز تجاربین و صیغ  
 و قمر که آمازگ در بند قمر ناز را داجه بند  
 صلصال ناک خطه گزینگار بگردار اس جگرش گزینگار  
 به پیش بل عالم نهان این تو جگر تجارب زار ن  
 سا که این شفت خاقان کیشور و آتش بخورشید نهاده خاور  
 بود بر سر تقصیر تم تا گنم مذت سخا کبا تم  
 فرزند رده خامی شرف شناس قشاسی  
 هم در زاد به هر دز سدر قج یا نفوق خاقان کیشور  
 ردم بفرمان شرف خطا بهر دز سدر رده نهاده  
 بکلی

چنین چند ملک جواهر نشین چه شرمه دانش نازار خاقان  
 بجز در سرور لوا بچار هر چه ش دانش بگردش خافر  
 بقعه طاهر تحت جواهر آرد در بر نازار و بهر  
 شرف و بهر در خورشید خاور لا بجز صف منور  
 جو طوفان لوار چین نشین و بن تحت جواهر چین  
 بزم همایون برایش سزانا چش چو فرادیس دین نازنا  
 فرما بر زیر دارا کمر بشوخت است او ش ه صفدر  
 خورشید خاور بهر در ستار چو شرف بابر ش  
 سجده زمین بر دوزیر دانا لوا بخدمت شرف خط  
 مهر پزا و پامیران شکر شرف و بهر در خورشید خاور  
 کاه بر بواجون پنا دسز بادمان سنج چو نازنا  
 ذرا گشت بد نازار کیشور بر چه تقصیر کینه کمتر  
 نامدار

نامش گویانم دانش بقر ناز دانش بوانه اریدرس ز  
 بکمانه بر بهر در سرور بسیار در بیت خورشید خاور  
 قمر ناز دانا نامه غنیرین دانش آفرین ار نازار چین  
 بسیار در بیت یک بهر در آرد در بر خورشید خاور نه  
 خورشید خاور دانا نامه یار ریزا گویانم صفدر کمر بار  
 شرف و بهر خورشید خیم بابر زانانش غم بابر چو دین یار  
 در دم طلب کرد آصف مانه دوزیر دانا صاحب ارکان  
 دانش ار دوزیر صاحب مقام کاه خورشید بهر سرانجام  
 کمن چرافان شهر خطا بر کار غیر حاکمان ش ه  
 به خط و قطن تا ملک تاتار بین محبوبان هزاران نزار  
 چو در دست بزم باوه به خط فرج بخش ستاده به  
 چو سدا کمن به نکه سرور بین بویان محبوبان بجز



به پیش که نازار خاقان چنین <sup>هم بر خورشید خاورین</sup>  
 بر برف آمده گران <sup>خورشید خاورین و گران</sup>  
 به پیش که فرزند رودخانه <sup>اولاد رسیده به قیاس</sup>  
 سا که این شفت خورشید خاور <sup>هم بر زاد بوم در برابر</sup>  
 سحر زمین بود زور تخیل <sup>عرض کرد بخت شهرت خط</sup>  
 و است از شفت <sup>عرض کرد</sup> <sup>پیشتر</sup>  
 به پیش که روزگار <sup>پیشتر</sup> <sup>پیشتر</sup>  
 ۱۱ بیاید بکام بهروز سرد <sup>بمن حرام بود نازار کیستور</sup>  
 ۱۲ میراث به روز مخلص نوازی <sup>به روزگار</sup>  
 ۱۳ شرح و اجواب خورشید خاور <sup>دانش از فرزند رسیده سرد</sup>  
 ۱۴ بهروز غم نام خواندن <sup>قرن از کینز کینز انت</sup>  
 هر چه رضایت از روز دنیا <sup>هم کار بهروز بر سر انجاء</sup>  
 سا که این شفت

سا که این شفت خورشید خاور <sup>لواپ است شرف خط</sup>  
 حاضر طلب که شفت کیستور <sup>بستن لایح او در نظر</sup>  
 در دم جابجای جاکش و ش <sup>جراخان کرد بیدار بازار</sup>  
 شرفان شرفان شرفان <sup>شرفان شرفان آگاه و</sup>  
 صدای کرنا گم به سنج و س <sup>کو شرف کرنا آگاه و</sup>  
 غیر نشانی آگاه به دنیا <sup>خون ترادون در آگاه و</sup>  
 هر یک به یکسر بارک بادی <sup>آوردن تحفه به بزم شادی</sup>  
 او نه غوغا نه نقه نه <sup>را که سر به بزم شادی</sup>  
 سرداران است بین جابجای <sup>نشت کردون چنگ نشت</sup>  
 حرم نشینان خاصه شهر <sup>ب طشت در بر بکزار</sup>  
 هر شرف نازار هر شرف <sup>هر روز نام دست بکزار</sup>  
 کیش بر در بر شرف نازار <sup>بجه بخوار لوا بکزار</sup>

خیزا صداس از کز آن چنین / نوازات بر رخ نازنین  
 زره جفا نه کرده سوز ز / طوطی نژاد آن امان بهر داز  
 صداس مهرش بر لب خرد / سوط خوشش نمان چون نموده



سجده چنان که در قصه بنام / گنجینه بزم بهر یک دواز  
 زره جفا نه کرده سوز ز / طوطی نژاد آن امان بهر داز  
 سجده چنان که در قصه بنام / دم ام یکیش با بهک ساز  
 جلاله

در این تصویر  
 یک زن در حال آرایش  
 و یک مرد در حال نگاه کردن  
 به او.

جلال محبت خطا و خطیست / بر قصه چنان فریب دانا  
 اما بهر اچون طایرست / در یک خاله زره گریز ز در است  
 با بهک ساز چینی مهرش / و بلال هر دو کریم زرافشان  
 مجلس خرم بخش به یک ساز / انگشت دشت زرش ناله باز  
 مشق آن خاص زو امان است / چینی داجمن هر یار است  
 پرستش سطر جواهرش / بر سر نگار ناز افغان  
 نیش نخت جواهر گنیز / بر قرین از امان جبین  
 نشن ز در نخت هر یار / هم جز را از خورشید خاور  
 تبار تعمیر انا ز یاد به / چه الطاف طفل خدا دارد  
 دلتش هر روز و طورشیه خاور / فدا بالات بود هر روز سرور  
 هر او قران جزو کردم / نشو دباد انا برادر سردم  
 تا تو بهشت و لیا بهک / و صهر قمر ناز بمن بود حرام  
 فدا بالات پرست ز خاور / همیشه نرمان حرامان جبین

در این تصویر  
 یک زن در حال آرایش  
 و یک مرد در حال نگاه کردن  
 به او.



بشیر کمدارست بر هر دو سر کرد و صبرش بر  
 بود زان و پا و یار الهوش آموختن از هر دو سر خوش  
 نشن بر لواز هر چه چشیدم کرد آن چون بر دوشش  
 چه لطف بی چون یاد آن برادر خلقش بر دوشش ریختند  
 او شربت سحر و کرامت بر عیونش در جاده ایستاد  
 سحر بر آن خواب شیرین هر دو سر لاریت خاوه زمین  
 هر دو سر دست فرستیدند از او مبارکت بود و دیدار و بر  
 فرستیدند خاور هر دو سر خدایات بر او یاد فرستاد  
 لاریت در هر بارگاه بود و برادرش فرستاد  
 هر دو سر آتش از او مبارکت بود و دیدار و بر  
 فرستیدند دات هر دو سر برادر برفیق حق بنی کریم  
 نامرند از آن زمان بر شهنش از حق بر جاده ایستاد  
 صفت بخشیدند که هر دو سر ملک کردند مرآت مرجا

در این

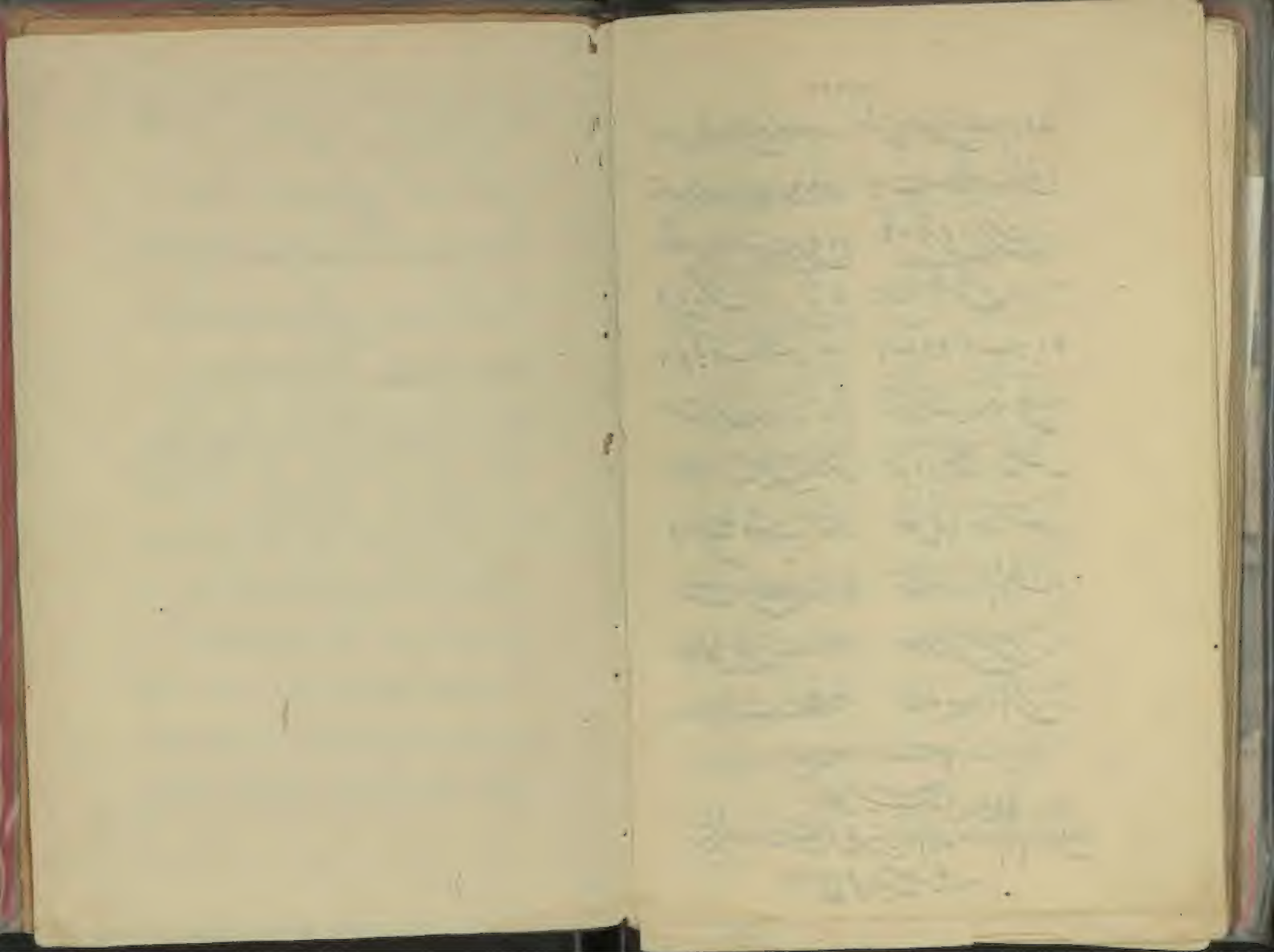
فرستیدند خاور هر دو سر چشیدند ناز را بکزار  
 شوشن جبین فرستیدند خاور و آتش هر دو سر یکان برادر  
 این یکجا بن نشاء خطم گفتن نایبم اسب با بام  
 الطفا نشاء بر شهنش بر شهنش روانم کرد و شوکه خاور  
 عرض فرستیدند که در شکر بر پیش سزنا اسب سفر  
 (یک تلک خورشید خاور و حرکت شهنش با بام)  
 آخر سار لاریت سار فرستیدند خاور بر امانه شهر  
 است سنا جوش که بشوار هر دو سر چشیدند نایب بکزار  
 فرستیدند خاور هر دو سر بر دیکزار لاریت قرار  
 شرف آورد و چون سنگ بر او نه گنجان و اندو جا هر  
 هر دو سر فرستیدند خاور زمین داتش از فرزند قبله دنیا و این  
 دختر بر دایه ای سنجی در عرض سدهم بر کبک شاور  
 دایه من غلام کینه در گام عید و دعا گوشت خاور دایم

نشت برت و زک خاد  
غدرم اخد ص را که چنمین  
هریزاد با خورشید خاد  
اما برابر هر دز سرور  
کیست با گشت بریزد از کنگر  
دانش بخورشید شزاده خاد  
خورشید خاد با گشت نوردا  
دانش و هر دز از یار و  
اگر خداوند بدرم نجات  
لوا و بالا جلاسر قمر ناز  
چیز هر دز نشاید شد  
قمر ناز ناله دست کرد بزاری

بر دست تو با طر شید خاور  
 و آتش ساش خدات بویاد  
 قاصد فرستاد چون باد قرقر  
 کیست دغذت شهنش کی شود  
 سکه ای زان شهنش را خاور  
 سخته بهوش بر نذر سخت ذرت  
 خیز یا به گشت نامه کرت  
 چو آما بهوش با گشتش نذر داء  
 بیا به جواب خورشید خاور  
 بیا به پاک رکاب به ره یزد  
 سجده زمین بر دفرزند نازار  
 کردش شکر ذراتش را خاور دیار  
 بر لبه داب چو فرزندش  
 عزیز نازار هر که دل بندش  
 در عمارت خورشید خاور  
 مرقع فرما به روز سرور  
 شهنش را خاور چند هزار سطر  
 هم به خلق خاصش نانه دستور  
 بخش و به روزیم شهر فته  
 و دم خورشیدش هزار آفر  
 روانه کردش تعبیر بفرور  
 شاد و به به یار با بهر کمر نرت  
 هزاران در و هزاران سدهم

زما بر حضرت علی السلام  
نیت شد از دست جعفر بن محمد و تاریخ یوم یکشنبه نهم محرم الحرام از بار سردار  
آقا شیخ محی الدین سید آشتیانیه





[illegible]









قال من لم يشرك في ذلك دخل طغيانه فهدمه  
 جعله سراجا منيرا وهدى للناس فيه آيات مبينات  
 وقام وصية اما نازله من خوف وتعلمه في امان الرحمة  
 الظلام احدهم جدا لما انا على الاثر واشكره شكرا كبيرا  
 منوارا على تعاليمه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له  
 شهادة لا تنفع فاني انا الذي انعم الله به ناوليتنا  
 محمد صلى الله عليه وسلم وسماه الذي حصه الله تعالى بالنبوة  
 والهجرات وايدى بصيرة واعلا كلمة الحق وناشر الحكام  
 اللهم صل وسلم والى علي بن ابي طالب الذي استشهد نازرا  
 الى طريق الهداية والسلام وعلى آل وصحبه الذين كانوا الحفظ  
 والسلام والدين والحجاس اما بعد فادعكم عباد الله ونفسي  
 العاصية الخاطئة الذنوبية ان لا تقوى الله وطاعة فان الله مع  
 القواد الذين هم محسنون ايمانهم ايمان الناس بحكم الله تعالى  
 باذنه وبالشيء الخالص قبل الموت وانتموا الفرصة في هذه  
 الدنيا قبل الموت فتفكروا في انفسكم انا والليل والظلمة  
 واستعملوا بالطاعة لعل الله يرضى عنكم ويحكم بفضله جنات  
 لا يورثها الا الشاهدين

ثم يري تحتها النحاس والكمون ما الذي بين يدي الله ويحضر الرضى  
 فاستجبوا الدعاء والناظر في القمار وصلوا على سيدنا  
 محمد فانه قال قمار الله تعالى لم يزل قائلا بليما  
 اذ الله ولا يترك يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه  
 وسلموا تسليما اللهم صل وسلم والى علي بن ابي طالب  
 الذي حجبوا وناجوا في رايه واسماه عجمان اللهم صل وسلم  
 محمد وعلى آل وصحبه وسلم يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما  
 الله فان صلاتكم في صلواته في صلواته في صلواته في صلواته  
 على سيدنا علي وعلى آل وصحبه وسلم يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما  
 والى آل وصحبه وسلم يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما  
 بحسب الدعاء ايمانكم والله اعلم

انما الذين  
 انما الذين  
 انما الذين

و در این حدیث آمده است که

چون برون از چاه برون  
نیکو برون

فیضان کائنات  
میرزا ابوالحسن علی

چنین چنان کرد خدا شد بار تو  
هم حسام الدین بود کار تو

چون بنیاد کرد در خنداید تو مشقه  
شربت ام المومنین در کار خورشید

مرحوم نیک خرد (مقبول) انان انا و لیسنه المریجه  
والله اعلم

[illegible]

والتحقيق في هذه المسألة  
هو من أهم ما يجب أن  
يكون عليه كل من  
يريد أن يفهم  
الحقيقة في هذه المسألة



امرنا بالامانة فمن امن بالامانة والامانة من اطاعة  
 فقد نجح من خلت وصح فقد وقع في الهالك العقوبات  
 هو الله الذي جعل في الامانة ديننا واللعنة قبلنا جعل  
 شرا من هذا وهذا للنفوس اما في الامانة بصفات امر الله اليك  
 بطواف بيته قبل ان يخلق آدم تسعة الايام تسعة فصار ذلك لهذه  
 من الغايبات والعجبات وصير طواف البيت والسعي والركعة  
 البيت والركعة الهدى امانا  
 من طواف البيت والركعة الهدى امانا  
 والنجاة فمن امن بها امانا  
 وكثرة الطائفين والركعة الهدى امانا  
 والامانة

الحمد لله الذي جعل في الامانة ديننا  
 واللعنة قبلنا جعل شرا من هذا وهذا  
 للنفوس اما في الامانة بصفات امر الله اليك  
 بطواف بيته قبل ان يخلق آدم تسعة الايام  
 تسعة فصار ذلك لهذه من الغايبات والعجبات  
 وصير طواف البيت والسعي والركعة البيت  
 والركعة الهدى امانا

الحمد لله الذي جعل في الامانة ديننا  
 واللعنة قبلنا جعل شرا من هذا وهذا  
 للنفوس اما في الامانة بصفات امر الله اليك  
 بطواف بيته قبل ان يخلق آدم تسعة الايام  
 تسعة فصار ذلك لهذه من الغايبات والعجبات  
 وصير طواف البيت والسعي والركعة البيت  
 والركعة الهدى امانا

الحمد لله الذي جعل في الامانة ديننا  
 واللعنة قبلنا جعل شرا من هذا وهذا  
 للنفوس اما في الامانة بصفات امر الله اليك  
 بطواف بيته قبل ان يخلق آدم تسعة الايام  
 تسعة فصار ذلك لهذه من الغايبات والعجبات  
 وصير طواف البيت والسعي والركعة البيت  
 والركعة الهدى امانا

خطبة في ابداء هفت خيمه نايه  
 الحمد لله الذي ذاب العارفين وولاه في صفاته الرا  
 اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين  
 خصوصاً منهم على الشيخ الشفيق وخليفته على التبعين اميد  
 المؤمنين ابي بكر الصديق رضي الله عنه وعلى امير المؤمنين  
 وولي المجيد والحراب امير المؤمنين محمد بن الخطاب رضي الله عنه  
 وعلى اكبر الامراء والامان صاحب الحياء والايان امير المؤمنين  
 عثمان بن عفان رضي الله عنه وعلى امير العبيد والاعدام  
 اشجع الاصحاب والاختيار امير المؤمنين محمد بن ابي طالب  
 الكواثر وعلى الامير الانام والثامن سيد الشهداء ابي محمد  
 وابي فضل العباس رضي الله عنه وعلى الامامين الشهيدين  
 الفضولين المظلومين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين  
 رضي الله عنهما وعلى سائر الصحابة والتابعين رضوان الله  
 تعالى اجمعين اما بعد اوصيكم ايها الناس بتقوى الله  
 وطاعته فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون  
 ايها الناس اعلموا ان يومكم هذا يوم العيد وقبيل الايام  
 من عذاب الوعيد فقبوا الى الله في اذواق طاعات رغبكم  
 في عظيم بعدوب ليلة العيد لعلا الله يقبل منكم بفض  
 وينظم جنات النعيم انورها الله من الشيطان الرجيم  
 انه في هذا البلاغا اتم من عابدين استغفر الله له ولكم  
 وللسائر المسلمين امين والحمد لله رب العالمين

سيدنا محمد بن ابي بكر رضي الله عنه  
 باسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم  
 الانبياء في العلم والعقيد والذين هم في الدنيا على ايمانهم  
 والذين هم في الآخرة على ايمانهم واولادهم وبناتهم  
 الى يوم الدين اللهم بلغ واصل من ذرية ابي عبد الله الشريفة  
 الى روح حضرت شيخ الصدق والصفاء الشريف الوفي محمد الصطفى رضي الله  
 عليه وعلى الروح خليفته في الفار والفرس في الجاهلية والدين  
 رضي الله عنه والروح حضرت غير بعد من آل الرسول حضرت عثمان الغفاري  
 رضي الله عنه والارواح حضرات سائر طرقات العلية العالمة النقية  
 والفاخرة والكبرية والسهر مرقية والنفيسة تقدر الله تعالى اسرارهم العلية  
 ونفعنا الله بها ليعزوا انفسهم العبدية خصوصاً منهم الروح صاحب  
 الطريقة والاشياع المحقق باقى مقامه الشريف والرهبة الكامل محمد بن  
 محمد الوراق في النسب مشرق افوار المهادنة واليقين الذي محمد  
 الجاد في المشيخ لسانه نقشبند صاحب بهاء الدين قنبر شير والروح  
 حضرت قطب الراية نور الصادق في شيخ الحق والانس الشيخ عبد القادر  
 الجيلاني رضي الله عنه والروح حضرت خازن اسرار الانبياء والسو خليفته  
 سيد البشر محمد اللاوي اذني الشيخ احمد الماروني السعدني  
 المشهور بالامام الرباني تقربوا والروح حضرت قطب الطائفة وغوث  
 الخلايق مظهر طلائع النيرة البلي الشاه عبد الله الملقب بفلاحة الاجمة  
 الداعي تقربوا والروح حضرت نور المشوقين وسيد الخافقين  
 الشهاب الوحيد الغرث الامجد حضرت الشيخ مولانا خالد تقربوا  
 والروح حضرت المعرض من مناصب الاولياء كمال الازمنة الى اقصى



مقام المذبح الرضوي قدس العبدان شمس الدين الشيخ عثمان الملقب  
 بسراج الدين قدس سره والروح حضرت قطب الارشاد والروح الغوثي الاجيد  
 ثامنهم الذي اتيه محمد قدس سره والروح حضرت قطب الوجود  
 محبوب خيرات الملوك المعهود المتخلى بالخلق المصطفى  
 والمخلع بخلعة والاية العنانية والهايتة امام الوالدين  
 محي السنة والدين كشاه محمد علي القرب مجسم الدين  
 ادام الله تعالى نعمته وقائمه وبقائه اولاده علينا وعلى سائر  
 المسلمين اجمعين و قدس الله تعالى سيرة واقاص علينا  
 بركات انصافه وسيدنا والادواح مشايخهم وخلفائهم  
 ومريدتهم ومفتيهم ومحبهم ومخلصهم اجمعين  
 آمين والحمد لله رب العالمين

وبعد از فراغت از مساجد بعد از نماز آن بزرگوارانه که معمول است بخان  
 طریقت قلیه نقشبندیه قدس سره آید امر از هم العقیه می باشد  
 که با هر طریقت و رحمت زیاده تر باز می شود

بر محمد بخش بر خواننده این مسند  
 هر چه هست از فضل و سزاوار است

### ايضا صلوات

اللهم يا رب الارض وما فيها وما عليها ويا رب السماء وما  
 فيها ويا رب العرش العظيم وما فيه اسئلك مسئلة المؤمنين  
 ان تصلي وتسلم على نبينا محمد عبدك ورسولك النبي  
 الطيب الطاهر الزاهر البعوث على كافة الاسود والاحمر  
 وعلى آل وصحابة العظام والاباء وامهاته واجداده  
 الطيبين المقربين الكرام وعلى أزواجهم الطاهرات  
 واهل بيته الطاهرين واولاده واحفاده البررة  
 المعصومين آمين برحمتك يا ارحم الراحمين  
 اللهم صل وسلم على حبيبك وصفيك وخيرتك وخليفك  
 محمد وعلى آل وصحبه وعلى ائمتنا ائمة وامنا حواء وعلى  
 اخواننا ونبينا والمرسلين وعلى كل من اهل الحق  
 اصحابهم واتباعهم اجمعين آمين والحمد  
 لله رب العالمين

فَهُوَ أَمِينٌ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَجَعَلْنَاهُ نَبِيًّا وَرَسُولًا  
وَأَدْم بَابُ الطِّينِ وَالْمَاءُ نَجَّى جَامِعَ رُسُلِ كَامِلٍ  
هُوَ أَسَاسُ الشَّرِيعَةِ وَالْدِّينِ فَاللَّهُ بَارَكَ وَتَعَالَى  
فِي فَضَائِلِهِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حُبِّبْكَ وَمَنْ أَتَّبَعَكَ الْفَضِيلُ  
وَعَلَى الرَّحْمَةِ وَاتِّبَاعِهِ مَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ  
فَعَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

اِضْطَلُّوا مِنْ مَطْلُومَةٍ اسْتَعَاثَ عَجْرَبُ  
يَلِغِ اللَّهُ مَنِّي خُفَّةَ الصَّلَاةِ مَعَ هَدْيَةِ النَّبِيِّ بِالْفَضْلِ عَلَى مَرَجٍ  
الَّذِي قُلْتُ لَمْ يَلَوْا سَلَمُوا عَلَيْهِ وَرَفَعَتْ ذِكْرَهُ أَوْ ذِكْرَهُ  
ثُمَّ صَلَّيْتُ عَلَيْهِ وَأَمَرْتُ النَّاسَ بِهِ أَنْ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِمْ سَلَامِي  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْإِنْدِ وَعَلَى الرَّحْمَةِ وَتَعَالَى  
وَبِشْرَةِ الْمُتَّقِينَ وَخَشْيَةِ اللَّهِ  
وَأَفِضْ حَاجَاتِي لَدَيْكَ وَلِلَّهِ بِالْعَبْلِ

وَكُنَّا بَاوَدَ لَيْلًا وَنُورًا وَضِيَاءً وَرَحْمَةً وَذِكْرًا وَرُسُلًا  
يَخْتَصِرُ رُسُلُكَ وَحَبِيبُكَ مُحَمَّدٌ نَبِيًّا وَرَسُولًا  
اعْلَامُ اسْتِزْهَاتِ دَرِغْتِ حَضَرَتْ رُسُلُ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيَانِ خَوَاصِ  
وَفَضَائِلِ قَدَانِ مَجِيدِ كَمَا أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ  
وَاتَّصَفَتْ مُعْجَزَاتُ أَوْسَتْ بِحَرِّ الْعِجَازِ  
قَدَانِ مَجِيدِ أَزْهَمَتْ مُعْجَزَاتُ وَعَى  
بُذْرِكَ تَرَوْا فَاضِلًا اسْتِزْهَاتِ  
چُنَاخِجِ دَرِغْتِ كَابِ اَعْلَامِ  
الْأَنْبِيَاءُ بَيَانِ أَنْ  
مُؤَدَّةً اسْتِ

الكرية در اینجا چون که کتاب مختصر صلوات بود مناسب نوشتن جزئی دیگر  
مکن چون چاره قصه بود نوشتن تحت تو صیغ حضرت رسول قتل آید  
علیه وسلم و ذکر عوام و فضایل و آن جمیع که در آخر بعضی از آنها پرداخته  
و آنها را از کتاب اعلام النبوة انقطاع و استخراج نمودم و ابواب  
آنهمه بیانات را مختصر ثواب و اجر بر روی خود کشودم اینست  
در این کتاب صلوات ترقیم کرده اند چون مقصود اصلی ما  
مسلمانان که از ارادت حضرت صلی الله علیه و سلم با ایم استوار و استقامت  
و بیستادگان ایمان و هدایت و دین ما با بوی طه و جود مبارک حضرت  
صلی الله علیه و سلم و بوی طه مجاهدات و رحمت اصحاب او



و خلفاء او رضوان الله تعالى عليهم اجمعين و علماء و مجتهدین و اولیاء  
و صلحا است او قدر است قدر قدیم و اعلیٰ است در عالم احکام  
پذیرفته است که فرموده اند ما بودیم و تقاضا مان نبود  
لطف تو بود و باراد وجود و انکی خصایصی دیگر  
رضای علی مخصوص دیگر شخص این پیغمبر ص است علی و سلم که در دیده ایشان  
که حق تعالی نام بارگ ویرا بانام مقدس خود مقرون گردانیده است  
و فرموده است ای حبیب من هر کجا که من بزنند باین نام تو هم  
بانام من ذکر کرده شود و این محفت در حق پیغمبر و دیگر  
پیغمبر و پیغمبران تکلف نموده است بلکه این فعلیت لایق  
تخص حضرت پیغمبر است صاته علیه و سلم کافی است بر بالای  
او جسته اند و دیگر از این تصرف که روا است  
بنتیاز این تصرفات است و یکی دیگر آنکه ذات فرخنده

[illegible]





فَصَحَبَهَا وَأَمْنٌ لِمَنْ عَلَى هَذِهِ السُّلُوكِ عَقِبَ صَلَاحِهَا أَنَّهُ  
رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَالْفِرْدَوْسِ وَعَلَى شَرِّهَا مَحْذُورٌ جَاءَ مَا أَفْضَلْتُ  
أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذْتُ قَلَمًا

الصلوة عليك يا رسول الله الصلوة عليك يا حبيب الله  
الصلوة عليك يا صلوة الله الصلوة عليك يا خير الله  
خَوَافِي عَنْ بَعْضِ مَا سَلَا فِي يَدِي مِنَ الْفَحْشَاءِ وَكَثُرَتْ الْفُتُورُ وَأَنَا فِي

غَايَةِ الْأُنْسِ بِهَذَا الْإِسْبَاطِ وَهِيَ هَذِهِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَى الْخَلَاءِ مِنْ مُسْطَرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَرِثَةِ الْأَرْسَالِ  
وَصَلِّ عَلَى الْهَادِي وَشَيْعَتِهِ وَصَحْبِهِ وَلِطَمِ الدِّينِ فَاشْرُوا بِهِ  
وَجَاهِدُوا عَنِ اللَّهِ وَاجْتَهِدُوا وَهَاجِمُوا لَهُ أَوْ وَفَدُوا بِهِ  
وَبَلَّغُوا الْفُرْقَانَ الْمُسَوِّدَ وَاجْتَبُوا لِلَّهِ وَاتَّقُوا بِاللَّهِ وَاتَّقُوا

أَنْ تَكُونَ صَلَوةً وَأَنَّمَا هِيَ وَأَشْرَفُهَا يَعْرِضُ الْكَلْبُ بِأَشْرَفِهَا الْعَطَرُ  
مِنْ طَبِيعِهَا أَرْجُ الرُّضُونَ تَنْشُدُ  
تَحْمِلُ السَّمَاءَ وَتَسْبِطُ الْأَرْضَ وَاللَّهُ

وَعَدَ مَا حَوَتْ الْأَشْجَارُ مِنْ فَرْقٍ وَكُلُّ حَرْفٍ عَدَا بَيْتِي وَكُلُّ شَطْرٍ  
وَعَدَ وَزَنَ مَا قِيلَ فِي الْبَالِ كَذَا يَتَلَوْنَ قُرْآنَ جَمِيعِ الْمَلِكِ وَالْمَلِكِ  
وَالْمَلِكِ وَالْوَحْشِ وَالْأَسَافِ مَعَهُ يَتَلَوْنَهَا الْجَنُّ وَالْأَمْلَاقُ وَالشُّدُورُ

وَالَّذِينَ تَلَمَّصَتْ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ كَذَا كَلَّمَ الشُّعْرَ وَالصُّوفَ وَالْأَرْبَابَ وَالْوُجُوهَ  
وَمَا خَاطَبَ بِهِ الْعِلْمَ الْخَطَّ وَمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ الْأَمْرُ وَالْقُدْرَةُ

وَعَدَ نِعْمَانُكَ الْأَلْفَ فَمَنْتَ بِهَا عَلَى الْخَلَاءِ قَوْمَهُ كَأَوَّلِ مَدِّ حَشْرٍ وَأَنْتَ فِي  
وَعَدَ مَقْدَارِ السَّامِيِّ الَّذِي تَرْتَفِعُ بِهِ النُّبُوتُ وَالْأَهْلَ الْأَوَّلُ الْفَخْرُ وَالْأَنْزَارُ  
وَعَدَ مَا كَانَ فِي الْأَكْوَانِ يَا سَتَدُّ وَمَا يَكُونُ إِلَّا أَنْ تَبْعَثَ الْمَوْجِدُ  
أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَوْ يَذَرُ





يَا رَبِّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ أَطْلَعْتَ شَمْسَ الْفَارُوقِ أَشْعَشَ الْقَمَرُ

نَسْتَشْفِئُ بِقُدْرَةِ صَلَوَاتِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ يَنْفَعُ مُحَمَّدًا وَآلَهُ

قَصِيدَةُ بَرْزَوِيَّةٍ بِحَسْبِ شَرَحِ الْإِسْلَامِ وَبِإِذْنِ

مَدْرَسَةِ كُتُبِ الْإِسْلَامِ

١٣٢٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ كُلَّ الْحَمْدِ وَأَشْكُرُكَ كُلَّ الشُّكْرِ كُلَّ شَرِكٍ  
عِبَادَةٍ أَشْكُرُكَ عَلَى الْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ  
اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ وَلَكَ الْحَمْدُ وَالْعِظَةُ وَالْكَرَامَةُ  
وَلَكَ كَلَامُ الْقُدْرَةِ وَالْحُكْمِ وَالْمُلْكِ وَالْبَقَاءِ رَبِّ لَا أُخْضِرُ  
عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ  
لَا شَرِيكَ لَكَ فَاشْهَدْ أَنَا عَلَى هَذِهِ الشَّهَادَةِ الَّتِي عَلَيْهَا  
فِي حَيَاتِ الدُّنْيَا وَفِي عَالَمِ الْآخِرَةِ فِي قَوْلِي شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ

١٣٢٨

مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ قَبْلَ هَذَا أَحْيَا وَأَمُوتَ وَبِهَا أَعِيشُ  
فِي دَارِ الدُّنْيَا وَفِي الْقَبْرِ وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي هَذِهِ الشَّهَادَةَ

تَقَبَّلْ مِنْ خَيْرِ مَا تَقَبَّلْتَ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَعِبَادِكَ

وَأَهْلِ طَاعَتِكَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِكَ وَرَسُولِكَ وَجِبْرِيلَ

مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ خُذْ ذَلِكَ بِلِسَانِي

وَبِحُسْنِ صِفَاتِي بِجَاهِهَا وَجَلَالِهَا وَجُودِهَا وَشَأْنِهَا

وَبِحُسْنِ عَمَلِي وَعَظَمَتِي وَكِبَرِيَّاتِي وَتَجَلِّيَاتِي لِأَوْلِيَائِكَ

وَأَصْفِيَائِكَ أَنْ تَصَلِّيَ وَسَلِّمْ عَلَيَّ مِنْ حُبِّكَ وَخَلِيلِكَ

وَمِزَانِ الْوَهْنِ وَرُبِّيَّتِكَ فَوْزِ الْأَرْوَاحِ وَرُوحِ رُكُونِ

وَالْأَشْبَاحِ رَحْمَةً اللَّهُ وَظَهْرَ الْمَعْنَى عَلَى الْأَسْوَدِ وَرُوحِ

مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الْعَرَبِيِّ الْهَاشِمِيِّ الْقُرَشِيِّ الْمَدَنِيِّ

وَعَلَى آلِهِ وَجِبْرِيلَ وَأَزْوَاجِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ اللَّهُمَّ أَنْ بَيْتِكَ وَجِبْرِيلَ

مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ بَيْتِهِ

فَإِنْ تَوَيْتَ مَدَّةَ عَمْرِي صَلَوَاتِ رَسُولِكَ وَجِبْرِيلَ مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ إِنَّمَا لَا أَمْرَكَ وَتَصَدِّقًا بِكُنْيَتِكَ الْمُنَزَّلَةِ عَلَى جِبْرِيلَ

دَعَايَ نَيْتِ فَرَسْتَانِ صَلَوَاتِ رُحْمَتِ رَسُولِ

وَمَسْئَلِكَ وَجِبَّتْ فِيهِ وَشَوْقًا إِلَيْهِ وَخُلَاصَةً وَتَسْلِيمًا  
لِحَضْرَتِهِ وَتَعْظِيمًا لِقُدْرَتِهِ وَتَسْلِيمًا لِحُضْرَتِهِ وَتَسْلِيمًا  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلًا لَدُنْكَ فَأَعْظِمْ يَا رَبِّ مَا سَأَلْتُكَ  
عَلَى قَدْرِ نِيَّتِي وَتَقَبَّلْ فِي بَعْضِكَ وَجُودًا وَهَدِيَّةً الصَّلَاةِ  
وَالسَّلَامَاتِ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَآلِهِمْ وَارْحَمِ الْمُسْلِمِينَ  
وَصَافِي الْأَلَمِ حَتَّى وَافِيًا فِيهِ وَوَقْفًا عَلَى  
إِهْدَاءِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ عَلَيْهِ فِي كُلِّ أَيْنَ وَهَاتَيْنِ  
وَلِخَطَرِ وَمَسَاعِدِ وَاجْعَلِ اللَّهُ صَلَاتِي عَلَيْهِ خَيْرَ نِيَّةٍ  
وَرَحْمَةٍ وَبُرْكَهٍ وَاسْعَةً عَظِيمَةً وَاجْعَلْهَا سَبَبًا لِقَضَائِ حَاجَتِي  
وَقَبُولِ دَعْوَاتِي وَاجَابَةِ مَسْئَلَاتِي وَيَسِيرِ أُمُورِي إِلَى اللَّهِ  
فَرِّجْ بَهَا هُمُومِي وَادْفَعْ بِهَا غَمُومِي وَبَسِّرْ بِهَا أُمُورِي وَلَا  
تُعَسِّرْ عَلَيَّ لِيَسْخَطَكَ وَتُعْصِيكَ وَاجْعَلْهَا حَافِظًا لِي وَرَافِقًا  
وَحَامِيًا فِي حَضْرَتِي وَسَفَرِي وَخَوْفِي وَتَقَلُّبِي وَفِي جَمْعِ وَجُودِكَ  
أَحْوَالِي اللَّهُ إِنْ اسْتَشْفَعُ بِالصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ  
وَحَبِيبِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ هُوَ أَعْظَمُ الشُّفَعَاءِ وَفَضْلُهَا  
إِلَيْكَ وَأَقْسَمُ بِحُرْمَتِهَا عَلَيْكَ إِذْ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ أَقْسَمِ

أَقْسَمُ بِحُرْمَتِهَا عَلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ بِهَا إِلَيْكَ إِذْ هُوَ أَقْرَبُ الْوَسَائِلِ  
إِلَيْكَ فِي قَبُولِ دَعْوَاتِي وَاجَابَةِ مَسْئَلَاتِي وَفَضْلًا حَاجَاتِي  
وَحُجُومًا مَقَاصِدِي وَنِيَّتِي وَشَفَاءَ أَمْرَانِي وَعِلَّةَ بِلَايَاتِي  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِنَّمَا نَاكِلًا لِحَاجَاتِي وَأَسْأَلُكَ إِسْلَامًا وَافِيًا  
نَافِعًا وَأَسْأَلُكَ قَلْبًا خَاشِعًا وَأَسْأَلُكَ لِسَانًا ذَاكِرًا شَاكِرًا وَأَسْأَلُكَ  
دِينًا قَائِمًا وَأَسْأَلُكَ الْعَاقِبَةَ مِنْ كُلِّ أَفْزٍ وَبَلِيَّةٍ وَمِنْ عِلَّةٍ وَأَسْأَلُكَ  
تَمَامَ الْعَاقِبَةِ وَأَسْأَلُكَ دَوَامَ الْعَاقِبَةِ وَأَسْأَلُكَ تَمَامَ الْحَمْدِ وَالشُّكْرِ عَلَى  
إِعْطَاءِ النِّعَةِ وَبَلِيَّةِ الْعَاقِبَةِ وَأَسْأَلُكَ الْغَنَى عَنِ النَّاسِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
السَّلَامَةَ وَالصَّحَّةَ فِي بَدَنِي وَأَعْظَمُ وَأَسْأَلُكَ لِسَانًا بِذِكْرِكَ وَفِيهِ  
وَشُكْرِكَ وَأَسْأَلُكَ قَلْبًا خَاشِعًا مُتَعَمِّدًا بِذِكْرِكَ وَبِدَنًا هَيَّاسًا لِيَسْأَلُكَ  
وَعِبَادَتِكَ وَأَسْأَلُكَ الْعَاقِبَةَ لِيَصِلَ إِلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُغْنِيَنِي بِفَضْلِكَ  
عَنْ سِوَالِهِ وَأَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ الْفَقْرِ الَّذِي مُتَعَمِّدٌ عَنْ طَاعَتِكَ وَأَرَاكَ فِي  
يَا رُوفاً بِالْعِبَادِ رَافِعاً لِلْجَبَبِ بِحَبِيبِهِ عِنْدَ رُؤُوسِ الشَّدَائِدِ وَرَافِعاً  
مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا وَصِيقَةِ مَعْشِيَتِهَا اللَّهُمَّ فَاغْنِنِي عَنْ خَوْفِ مَرَكٍ وَخَوْفِ  
وَالْخَيْبِ رَجَاءٍ فَإِنَّ رَجَاءَ يَأْمَنُ قَالَ لَا تَقْضُوا لِي مِنْهُمُ اللَّهُ  
وَقَوْلِكَ أَجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِي إِذَا دَعَاكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهُمُ وَكَاشِفَ الْغَمِّ  
بِحَبِيبِكَ الْمُطَهَّرِ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا أَنْتَ وَحَسْبِيَ فَارَحِمْنِي  
بِرَحْمَتِكَ تَغْنِينِي بِهَا عَنْ رَحْمَتِهِ مِنْ سِوَالِكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَطَفْتَ





یصلون علی النبی ورویه مستند بر شیخ محمد باقر علی بن علی  
 یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که خدا و رسول خدا را دیده ایم و ایمان  
 صلوات علیه صلوات گوید بر او صلوات علیه السلام و سلام گویند  
 بسلام فرستادن لایق یا ایها الذین آمنوا در ایضا در صلوات است  
 رحمت است و از غیر اولی رحمت نزدیکی علی السلام صلوات علیه است که  
 بار خدایا تعظیم کن محمد را صلوات علیه و سلم در دنیا و بعد از دنیا و کلمات حق  
 و اهل دعوت و مقام ذکر و اقامت توحید و شریعت و در آخرت بجلو در جنت  
 و قبول شفاعت در حق است و تضعیف ثواب و اظها فخر و منزلت او بر همه  
 اولین و آخرین و تقدیم و بر کافه انبیاء و رسل و ملائکه و انما من جمیع  
 فرزندان و علمای بر آنند که در صلوات بر حضرت در این آیت محمول است بر وجوب  
 اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک رحمه الله گوید که در هر نماز یکبار  
 واجب است و زیاده بر آن منه و بحد واجب است و در بعضی مواضع واجب است  
 یعنی در نماز بعد از تشهد اول بذهب امام شافعی رحمه الله و در تشهد آخر واجب است  
 و بذهب امام ابو حنیفه رحمه الله و برخی علماء شافعیه سنت است و علماء و ائمه را  
 در وقت گفتن شنیدن نام حضرت اختلاف است بعضی اینند که بر نوبت درود  
 گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه واجب است و پس  
 و قوی بر آنست

و قوی بر آنست که نام حضرت را در هر یک از رکعات درود واجب است  
 یا بعد از آن سنت بود و بر کیفیت صلوات عادت تنوع نموده و آورده است  
 امام نووی رحمه الله فرمود است افضل آنست که جمع نماید میان طرق عادت مذکور  
 که اگر آن بحدت نبوت و افعال و اراده را بیاورد باین وجه که اللهم صل علی  
 عبدک و رسولک الذی الای علی محمد و ازواجیه و در تشهد اول  
 علی ابراهیم و علی ال ابراهیم و بارک علی النبی الای علی ال محمد و ازواجیه  
 و در تشهد آخر بارک علی ابراهیم و علی ال ابراهیم و علی النبی الای علی ال محمد  
 و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و فضایل صلوات و اوقات آن و شرائط و آداب آن  
 تمام و کلام در کتاب تحفه الصلوات مذکور است  
 یا تسبیح نام در و جناب تو در زبان تمامه و مال و صبح و شام  
 نزدیک تو چه تحفه فرستیم بار تو در زبان ما بین صلوات است و سلام  
 هست مدون تغییر المواجهه فی سوره که در و فراموش





شان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْكَافِي  
مَوْلِدًا أَقْبَرَ بِأَمَةِ الْعَجَّةِ مُطْلَبًا طَامِدًا  
الْحَسْبُ نَظَامُ الْحَسْبِ بَاهُ الْأَعْيَارِ سُلْطَانُ دَارِ  
الْحَدَرِ وَالْحِجَارِ ظَاهِرُ الْأَعْيَانِ سَاحِدُ الْخَامَةِ الشَّامِدُ  
مَاجِدُ السَّاعِيَةِ فَوْضَائِكَ ذَا عِيَالِ الْفَيْحِ وَأَمْرِكَ  
وَأَمَانِكَ ذَا عِيَالِ الْوَحْيِ وَالْهَالِكِ وَعِنَانِكَ  
وَحْيِي نَبِيٍّ كَثِيرٍ مَا دُمِي مُنِيرٍ وَفِي الْإِلَهِ  
وَصُحْبِهِ وَفِي تَحْلِيمِ الْأَوَالِيَةِ وَأَفْوَاجِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ  
وَعَتَرَتِهِ الطَّاهِرِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى خَلْقِكَ  
مُحَمَّدًا وَآلِهِ خَالِصًا وَرُؤُوسًا صَادِقًا وَوَعِيدًا  
طَائِلًا وَآلِفًا وَمُتَلَفًا مُؤْمِنًا صَالِحًا ذَوِي عَمَلٍ  
بَلِيغٍ ذَوِي مَنَاقِبٍ مُبِيعٍ ذَوِي عِلْمٍ عَظِيمٍ ذَوِي حَقٍّ كَرِيمٍ  
وَعَلَى الرِّجَالِ عِزٍّ وَعَلَى كُلِّ مَنْ أَحَبَّ النَّبِيَّ وَأَحَبَّهُ النَّبِيُّ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى خَلْقِكَ مُحَمَّدًا وَآلِهِ فِي الْأَرْضِ

وَالْأَسْلَامُ وَدَى الْعِزَّةِ وَالشُّعْرِ وَالْعِلْمِ فَلَمْ تَزَلْ أُمَامَاتِ  
النَّبَوِيَّةِ لَا يَمُوتُ فِي حَيَاتِهِمْ كَمَا شَقَّ قُلُوبُهُمْ بِأَعْيَانِ الرِّسَالَةِ  
وَأَمَّا الْأُمَامَةُ وَنَشِدَ الْإِسْلَامَ وَبَلَّغَ الْأَحْكَامَ وَدَعَا  
النَّاسَ إِلَى تَوْحِيدِ خُضْرَتِ ذِي الْكَلَامِ الْإِلَهِيِّ  
فَصَحَّ وَدَعَا إِلَى اجْتِهَادٍ وَسَمِعَ قَدْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى  
إِلَى الْخَلْقِ الْفَتَى عَمُومًا وَبِذَاتِهِ صَوَابًا وَبَيِّنَاتٍ مَبْهُوتًا  
إِلَى أَنْ تَصْطَلِيَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِرُتَبٍ عَظِيمَةٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ  
وَمُطَابَقَةٍ لِلْإِسْلَامِ وَكَتَبَ بِهِ الْأَدَابَ وَالْأَحْكَامَ  
وَأَيَّدَهُ بِمُلْكِهِ أَنْ تَوَلَّوْهُ لَأَوْفَقَ كِتَابَهُ نَاسًا لِيَجْمَعَ الْأَدْيَانُ  
وَيُؤَيِّدَهُ نَاسًا لِيَجْمَعَ الْأَدْيَانُ وَتَحْتَ اللَّهِ تَعَالَى مَا عَجَبَانِ  
مِنْ جَمْعِ رُسُلِهِ فَأَعْظَمَ الْعَجَائِبُ فِي الشَّعَرَانِ وَهُوَ كَلَامُ  
أَنْفُسٍ وَبَدَنٍ أَنْفَرُ الْجَامِعِ نَافِعٌ رَافِعٌ دَافِعٌ لَامِعٌ وَاقِعٌ حَقٌّ  
صَادِقٌ ثَابِتٌ مُتَوَلِّدٌ مُتَوَلِّدٌ مُتَوَلِّدٌ مُتَوَلِّدٌ مُتَوَلِّدٌ مُتَوَلِّدٌ  
لَا يُبْقِيهِ إِلَّا بِالْحُزْنِ يَنْبَغِيهِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْأَنْفُسُ وَالْبَدَنُ  
فَلَا أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ  
ظَهِيرًا وَأَعْظَمَ الْعَجَائِبُ أَنَّ أَمْرَهُ خَارِجٌ عَنْ مَلَامَةِ الْبَشَرِ  
وَأَمْرُهُ أَضَافَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْفُسَهُ الْقُدُسِيَّةَ بِفَضْلِ الْعَجَائِبِ  
لَمْ تَكُنْ تَعَانِيهِ إِلَى لَيْلَةٍ مَلَامَةُ الْبَشَرِ وَكَثْرَةُ عُلُوِّ مَلَامَةٍ  
حَيْثُ يَأْتِي الْعِلْمُ الْبَشَرِيَّ مِنْ تَعَارُفِهِ وَتَرْكُفِهِ وَتَرْكُفِهِ وَتَرْكُفِهِ  
لَشَدِيدِينَ وَالْهَيْبَةِ وَالْوَشْيَةِ وَالْفَلَاسَةِ وَالْكَرَاهَةِ  
الْقَامَةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْوَشْيَةِ وَالْفَلَاسَةِ وَالْكَرَاهَةِ





وَأَمَّا إِلَهُ تَجَمُّعِ الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ السَّامَوِيَّةِ وَقِيلَ  
أَنَّ الْمُحَمَّدَ فِي كُلِّ عَمَلٍ قُوَّةٌ يَحْسِبُ أَهْلُهَا هَمَّةً  
سَاطِرَةً وَتَحْسِبُ النَّاسُ كُلَّ قَدَمٍ عَمَلٍ هَمَّةً  
وَكَانَ فِي بَعْضِ أَنْبَاءِ بَنِي قَوْمٍ مُوسَى وَعِيسَى  
بِلَادَةٍ وَجَمْعٌ عَقِلٌ وَجَمَاعَةٌ خَلَتْ قُلُوبُ النَّاسِ عَنْهُمْ  
جَمْعٌ مُرَوِّعٌ يَتَكَلَّمُونَ عَلَى أَصْنَاءِ لَهُمْ أَجْمَعٌ لَنَا  
إِلَهُ أَعْلَاهُمْ إِلَهُةٌ خُصُوصًا لِنَعْبَادُ مَا يَصِلُونَ  
إِلَيْهِمْ يَدَايِهِمْ حَوَاسِيهِمْ وَقَدْ كُنُوا لَمْ وَأَمَّا الْعَرَبُ  
فَلَمْ تَلَمْ تَلَمْ تَلَمْ وَجَمْعٌ عَمَلٍ وَجَمْعٌ قَدَمٍ هَمَّةً  
أَصْحَابُ النَّاسِ وَاعْقَلُوا الشَّيْءَ الْكَافِرَ وَهَسَا وَرَكَاءَ  
فَقَدْ كَانُوا مِنْ الْفَضَائِلِ أَتْلَفُوا قُلُوبَ الْعَالَمِ أَفْعَدُوا  
وَمِنْ الْأَخْلَاقِ أَتْلَفُوا الْأَدَابَ أَحْسَنُوا مِنْ كَلَامِ  
الضَّيْفِ وَالسَّافِدِ أَكْثَرُهَا خُصُوصًا مِنْ مَجْدِ الْقَدَرِ  
بِالْمَجُولِ فِيهِ أَهْلُهَا هَمَّةٌ وَقِيلَ إِلَهُةٌ أَهْلُهَا  
قَدْ كُنُوا خَلْقَ الْقَدَرِ بِالْفِطْنَةِ وَجَمْعٌ أَهْلُهَا هَمَّةً  
وَسَلَامَةُ الْخَوَاسِرِ وَأَنَّ رُبُّهُ عَلَى أَهْلِهَا الْكُفُورِ  
وَالْأَرْمَةِ بِالْمَاضِ وَالْحَالِ وَالْإِسْتِمَالِ بِخِلَافِ سَائِدِ  
مُحَمَّدٍ إِلَهُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا الْقُرْآنُ يَقِفُ أَبَدًا  
وَمَا كَانَ بَعْضُهُ يَخْفِضُ بَعْضُهُمْ وَبَعْضُهُمْ يَرْسُ  
بِالْمُتَدَاخِلِ عَمْرٍ وَنَعْبَادُ إِلَهُةٌ لَا يَمْلِكُ قَابِضَةً أَبَدًا أَوْ لَا يَمْلِكُ  
خَزَائِنُهُ وَلَوْ قُدْرَةُ كُلِّ يَوْمٍ وَمِائَةِ عَشْرِينَ خَمْسَةً  
مِنْ

وَمِنْ أَعْبَادِهِ أَنْ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ عَنْ مَعَارِضِهِ مَعَ كَلَامِ الْعِلْمِ  
وَالْفَضَائِلِ وَالْبَلَاغَةِ بِالْعُلُومِ قَلْبُهُ تَقْدِيرُهُ أَمَارَاتُهُ  
وَلَا تَعْرَابُ لَا تَطَاهَرُ وَلَا تَطَاهَرُ وَلَا تَطَاهَرُ وَلَا تَطَاهَرُ  
وَمَارِضَتُهُ مَعَ أَنْهُ أَنْ الْمُسْلِمِينَ قَسَدٌ وَهَمَّةً  
وَبَدَلُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ فِي قِتَالِهِمْ وَسَفَكَ دِمَائِهِمْ  
وَتَسْبِيهِمْ وَمَحَارَبَتِهِمْ خَلَّتْ الْجَنَّةُ وَالشَّيَاطِينُ لَمْ  
يَقْدِرُوا عَلَى مَعَارِضِهِ الْقُدْرَانِ وَجَمْعٌ عَنْهُمْ عَنِ الْمَعَارِضِ  
يَقُولُ بِحُجَّتِهِ وَتَعَالَى أَنَا سَمِعْنَا هَذَا أَنَا قُدْرَانُ  
عَمَّا يَهْدِي إِلَهُ الرَّشِيدَ قَامَنَاهُ بِهَ قُدْرَانُ  
خَلَّانُ مَجْدِ الْقُدْرَانِ أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ طَعْمُ الْخَلْقِ عَلَى الْأَنْبَاءِ بَنِيهِ  
طَقَاتُ تَعَالَى قُلُوبُ أَهْلِهَا هَمَّةً الْأَنْبَاءِ وَالْجَنَّةِ  
يَا دَوَاهِي هَذَا الْقُدْرَانِ لَا يَكُونُ مِثْلُهُ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ  
بَعْضُ طَهِيرًا فَإِذَا تَبَيَّنَ أَعْبَادُ الْقُدْرَانِ بِأَقْدَرِ نَاهِ  
وَكَدْرُ نَاهِ لَمْ تَزَلْ عَجَائِبُ وَكَرَامَتُهُ وَبَدَلُ كَامَاتِ  
وَفِي مَوَاضِيهِ الْأَنْبَاءِ مِنْ عَجَائِبِهِ قَاعِلَمُ أَنْ ذَلِكَ  
لَا وَقَعَ لِأَحَدٍ إِلَّا بِمَعُونَةِ الْإِلَهِ وَتَوْفِيقِهِ وَأَمَّا دِيهِ  
فَصَلَاةٌ لَفَضْلِهِ وَهَذَا مِنْ تَأْيِيدِ ذَاتِ الْإِلَهِيَّةِ  
مِنْ الْوَلِيَّةِ تَفَضُّلَاتِ الْإِلَهِيَّةِ وَتَحْسِنًا  
مِنْ أَمْرِ مَجْدَاتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَذَا أَقْبَلُ  
مِنْ كَتَبِي وَقَطْعَةً مِنْ حُجَّتِي كَيْبَرِ قَلْبِهِ لِلَّهِ الدِّينِ  
بِمَعِينَةِ نِعَمِ الصَّالِحَاتِ وَلَوْ قُلُوبُ الدِّينِ أَمْنَوَانَهُ  
بِرَسُولِهِ وَأَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ وَبَدَلُ سَيِّئَاتِهِمْ  
بِحُسْنَاتِ وَحَمْدِ اللَّهِ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى



اللَّهُ صَاحِبُ الْخِزَانِ الْبَاهِرَاتِ وَعَلَى صَاحِبِهِ  
 وَأَرْوَاحِ الظَّاهِرَاتِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ  
 كَتَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْجَسْنَ وَطَهَّرَهُمْ بِأَحْسَنِ  
 الطَّيِّبَاتِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا  
 مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأُمَمِ قَبْلِ الرِّحْمَةِ وَقَوْلِ النِّعَةِ  
 آمِينَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ دَلِيلِ الْخَلَائِقِ كَفِيلِ  
 الْعَصَاةِ وَعَلَى آلِهِ وَأَحْبَائِهِ وَعَلَى كُلِّ مَرْجُوٍّ عَلَى  
 خَاشِعَةٍ تَسِيءُ وَصَفَائِحِ حَسْبِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَالْمُحِبِّينَ اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيتُ بِكَ رَبًّا وَ  
 إِلَهًا فَرَضِيتُ بِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَرَسُولًا فَأَمْنُكَ بِكَ وَبِدَايَاكَ  
 وَصَفَائِكَ وَأَمْنُكَ بِنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِدَايَاكَ مِنْ عِنْدِكَ  
 إِنْجَالًا وَتَفْصِيلًا اللَّهُمَّ قَانِي حَقِّكَ أَمْنُكَ  
 بِكَ وَحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَأَمْنُكَ بِكَ يَا اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ وَتَوَكَّلْ عَلَىَّ  
 فِيهَا وَبِعِثْ بِهَا وَأَسْأَلُكَ فِيهَا أَنْ تَجْعَلَ مِنْهَا إِلَهًا لِي  
 وَكَانَ فِي يَدِ رَبِّكَ أَنْ تَقُولَ وَيَا أَيُّهَا رَسُولُكَ

وَبِعِثْ بِعَشْرِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى كَائِفَةِ أَهْلِ الْأَرْضِ  
 وَأَرْسَلَهُ إِلَيْهِمْ يَا أَمِيرَهُ وَتَوَاضَعُوا لِكَلَامِهِ

فِي نَعْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَلِيلٌ

مِنْ كَثِيرَةٍ وَفِي حَجَلٍ

مُفَصَّلٌ قَلِيلٌ

كَمَا بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ

فَإِنَّ كَلَامَ أَهْلِ النَّبَوِّ أَنْ يَنْبَغِي صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فِي كُلِّ مَوْضِعٍ قَدْ نَبِيتُ نَبِيًّا وَرَسُولًا  
 وَكَانَ فِيهَا صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَنْ أَسْأَلُكَ  
 فِيهَا أَنْ تَجْعَلَ إِلَهًا لِي الْمَدِينَةِ الطَّيِّبَةِ وَكَانَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ فِي الْمَدِينَةِ وَاسْتَعْلَى بِتِلْكَ الرِّسَالَةِ وَآذَانَ الْأَمَانَةِ  
 وَاسْتَشْفَعَ النَّاسَ إِلَى الْمَالِ وَالْضَّلَالَةِ وَتَوَكَّلَ الْأَرْضَ  
 مِنَ الظَّلَامَةِ وَأَحْيَا الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا بِإِذْنِ قَاعِلِ مَا تَقَدَّرَ  
 عَنْ نَعْتِ الْقَدَمَانِ وَبِإِذْنِ عَالِمِ كِبَائِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَبُيُودِهِ  
 وَبِإِذْنِ أَهْلِ الرِّبَاعِيَةِ وَالْأَوَّلِيَّةِ وَبِإِذْنِ الْأَنْبِيَاءِ وَبِإِذْنِ  
 وَبِإِذْنِ عَالِمِ مَا تَضَمَّنَتْهُ الْكُتُبُ الْمَعْرُوفَةُ وَالْأَلَاتُ وَالْأَنْجَامُ  
 وَالرُّوَاتُ الْبُشَاةُ بِسُوءِ قُرْبَانِيَةٍ وَبِإِذْنِ قُوَّةِ جَهْدِهِ  
 فِي مَرْضَاتِهِ تَعَالَى وَفِيهَا الزَّمَنَةُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عَصَمَةِ أَهْوَالِهِ  
 وَأَفْعَالِهِ وَحَمْدُ لَانِ وَسَكَنَاتِهِمْ وَفِي جَعْلِهِ اللَّهُ تَعَالَى فِي النَّعْمَةِ

يَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

وَرَسُولِ الْأُمَّةِ وَشَهِيدِ اللَّيْلِ وَمَجْمَعِ النَّظْمِ وَكَاشِفِ الْعَمَةِ  
وَرَافِعِ الْكُدْرَةِ وَصَاحِبِ الْهَيْمَةِ وَطَبِيبِ الْعِلْمَةِ  
وَفِيهِ أَسْمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى بِحَيَاتِهِ وَآسِيقُهُ فِي الْمَلَقِ  
عَلَيْهِ يَخْلُقُ نُورًا وَرُوحًا ظَاهِرًا وَفَوْحًا وَبَعْدَ  
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ كُنْزِيهِ وَقَدَرِ يَدَيْهِ تَعَالَى اسْمُهُ  
وَتَوَسَّيَاتُ نُورِ قُدْسِيهِ يَدَيْهِ وَجِسْمُهُ وَفِيهِ كُنْزُ بَيْتِهِ  
لَهُ طَلْعُ لُفَى النَّهَارِ وَلا فَلَائِلُ قَدْ لَمَعَ عَلَى يَدَيْهِ  
هُوَ أَمْرُ الدِّيَابِ وَالْبَعْرَةِ وَالْبَرْقِ وَأَمْسَالِهَا  
وَلَمْ يَدَّ أَحَدٌ بَوْلَهُ عَلَى الْأَرْضِ وَفِيهِ عَظَمَةُ  
اللَّهِ تَعَالَى بِسُلَيْمِ الْمَجْدِ وَالْخِيَالِ الشَّهِيدِ وَنُظْمِهِ لَهُ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنُظْمُ الْمَلَائِكَةِ وَ  
الْحَوَائِثِ لَهُ وَتَسْمِيَةُ كَيْفِ الطُّغْيَانِ وَتَكْمِيلُ  
النَّبِيِّ فِي تَجْلِيهِ بِأَعْيَانِ الْأَعْلَاءِ وَحُجَّتِ  
لِنِدَائِهِ الْخَدْعِ وَتَوَسَّلَ بِوَلِيِّهِ الْمَلَائِكَةِ  
وَسَبَّحَتْ فِي كَيْفِ الْعَصَاةِ وَتَشْتَعِ النَّبِيُّ الظُّرُ  
بِأَفْصَحِ الْكَلَامِ وَشَاطِئِ النَّبِيِّ الْبَعِيرِ وَتَعَجَّدَ مِنْ  
بَيْنِ أَصَابِعِهِ الْمَاءُ الْمُهَيَّبِ وَأَطَاعَةُ الْأَنْجَارِ  
وَالْأَنْجَارِ وَالْمِدْرُ وَالشَّقُّ لَهُ الْقَمْعُ وَكَرْبُ  
الْبِرَاقِ وَالْمَدْرُ لَهُ السَّبْعُ الطَّبَاقُ صَاحِبُ  
اسلام

اسلام الأفان يَرَى مِنْ خَلْقِهِ كَأَنَّهُ مِنْ أَمَامِهِ  
وَنُظْمُهُ الْعَمَامُ صَاحِبُ الْعِلْمِ وَالرَّافِعِ وَالزَّوْاسِمِ  
مَعَ تَجْمِيعِ الْأَنَامِ وَأَمَّا الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ فِي مَسِيرِ  
الْأَقْسَى **الْبَلَدُ الْأَسَدُ** عَلَى كَمَالِ التَّعْظِيمِ  
وَالْإِحْزَامِ وَرَجَعَتِ الشَّمْسُ بِدَعَائِهِ لِعِلْمِهِ  
رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْهُ وَجُعِلَتْ لَهُ الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا  
مَكُورًا وَشَهِدَتْ لَهُ الزُّنُبُ بِالنَّبُوَّةِ وَخَرَجَ عَلَى مَعْدُودٍ  
مِنْ قُدْسِيهِ وَتَرَسَّوْا عَلَيْهِمُ التُّرَابُ فَلَمْ يَدْرُوهُ  
وَسَمِعَ صَرْخَ شَاةٍ فَدَرَسَ مِنْهَا اللَّيْلُ وَأَطْعَمَ كَشِيمَ  
بَنِ النَّاسِ بِصَاحِبِ الطَّامِ وَكَلَّمَ صَارَ وَاشْتَبَعَانِ مِنْهُ  
وَدَفَعَا عَلَى عَتَبَةِ ابْنِ أَبِي لَهَبٍ فَقَالَ اللَّهُ سَيُطَاعِلِيهِ  
جَلِيلًا مِنْ مَلَايِكَةٍ قَدْ سَطَعَ عَلَيْهِ أَسَدًا وَأَخْبَدَ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُجِلُّ مَا أَغْبَى فَجَاءَ كَعْدَالِكِ  
وَدَعَا ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا بِالْفَقْهِ فِي الدِّينِ  
وَعِلْمِ التَّأْوِيلِ فَصَارَتْ بَعْدَ الْعُلُومِ وَلَا تَسِيرُ  
وَيَوْمَ تَقَامُ مَكْنُوزَةُ لِيَالٍ وَالْأَوَّلَادِ وَطُولِ الْعُمُرِ  
وَدَعَا الْأَمَامَ يَوْمَ حُجَّتِ ابْنِ عَبَّاسٍ بِتَقْبَلُ مِنْ تَرَابِ  
فَانْتَلَتْ عَنْهُمْ مِنْهَا فَهَذِهِ مَوَادُّ كَانَ صَاحِبُ  
الْمَجْدَاتِ فَأَعْظَمَ الْمَجْدُ وَأَخْصَفَهُ وَأَفْضَلَهُ الْقَدْرُ



والمعراج واقترا ان ائمه با الله والاشفاق المعج  
وقصلا الله تعالى على سائر النبيين والمرسلين  
يتغير اسماؤه وخصايسه وخصايسه  
وتفتح العباد وتفتح البلاد وتظهر الاسلام وتشر الانعام  
نساؤه الله تعالى بكدامه عظمه واخلاق  
تتم فاعطاه ما لم يسطر باحد من الانبياء والمرسلين  
فمرسولا الله الى كافة الخلق يا امة واولاها  
سراياة على ما وصفه الله تعالى في كتابه وزيادته  
على سائر الانبياء بشيوة ورسالاته ومكارمه  
اخلاقه وعصمته وقوام صورته وصفته  
واصاله وتبليغ رسالته واداء امانته وبيان  
صليانه وديانته وشرفه ومراقبه احواله  
امته ورعايتهم في عرض اعمالهم واخوالهم و  
آمالهم وفيما اكرمهم الله تعالى من الحاجة  
دعواته وقبول اسلاية وتصدقه على اعداء الدين  
والخالفين والجارين بالاسجد في حياته  
وبعد مان وقصور انواع المعجزات منه

من تسليم الحج ونطق الحجر والحداديات والقب  
وهو اجير النفوس وبه تفتح العقول  
بشيوة ورسالاته ووقوفه بجذباته قولته  
وفعليته بحسب الاقتضائ منه واثباته  
الانبياء بمركات انفايسه ودعوتيه  
وطهوريه وتفتح الاديان بدينيه وتفتح  
جميع الكتب بكتابيه وكان رؤيته في نقطة  
اوقتا ما حقا وصدا قال ان الشيطان لا يمشي  
وسئل في هذا الله عليه وسلم انت احسن  
ان يوسف فقال صلى الله عليه وسلم انا املح وكلم  
احسن وسئل عن الروح فقال صلى الله عليه وسلم  
قل الروح من امر ربي بعد  
نور تلك الائمة لم يبعث منه احد من  
العلماء ولا من غيرهم قلنا لك الجواب بجواب  
احد حجة نزل الامير اجريه يا غلام من الله  
طائرا من حجة على الله عليه وسلم وما ينطق عن الهوى  
ان هو الا وحى يوحى هذا اخذ ما ذكره في  
تحت تبيين المحمد صلى الله عليه وسلم مناسبة



۷۱۳۲۲

[illegible]





Mamouniya School - Maidah Square Bagdad.



ساحة الميادين مدرسة المأمونية بغداد  
J.S. Henry  
Baghdad



Sir Dant la rue



